

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فیل و قریش (جله اول)

ختم مفهومی استاد اخوت ۹۵/۲/۱۱

سوره‌ی مبارکه‌ی فیل و قریش را می‌خواهیم بخوانیم.

برای اینکه در ماه رجب ما را جزء زائرین امام رضا(علیه‌السلام) به حساب بیاورند صلواتی بفرستید.

برای اینکه حس کنید فیل و قریش را در یکی از رواق‌های حرم حضرت(علیه‌السلام) در حال تدبیر هستیم و این تدبرمان به عمل منتهی می‌شود صلواتی بفرستید.

سوره‌ی مبارکه‌ی فیل و قریش قرائت و صلواتی ختم کنید

همانطور که می‌دانید سوره‌ی مبارکه‌ی فیل راجع به داستانی است که مکرر و مرتب شنیده‌اید. عده‌ای به قصد تخریب کعبه حرکت کردند و با فرستادن ابابیل و فرو فرستادن کلوخ‌هایی توسط خدای تعالی، آن‌ها به صورت گوشت جویده شده در می‌آیند.

در رابطه با این سوره روایاتی آمده که در حد اقتضا مطرح می‌کنیم. مطالب را به جهت مدخل ورودی از المیزان بیان می‌کنیم.

الم ترأ: رؤیت دیدن با چشم نیست و علمی است که مانند احساس ظاهری روشن است. یعنی حقیقتی را بتواند ببیند مثل دیدن با چشم. برخی مطالب ریز در ساختار وجودی استنادش به چنین نکات ریزی است. یعنی وقتی می‌گوید آیا ندیدی؟ باید بخواهی که ببینی. ما یک مدل دیدن غیر از رویت حسی داریم که باید به آن توجه کنیم.

استفهام انکاری هم چنین ترجمه می‌شود که مگر این‌گونه ندیدی؟ استفهام تقریری و اقراری هم در سوره‌ی قریش داریم.

نقل است که این داستان در سال ولادت رسول خدا (صلی الله) واقع شده است و نکته‌ی مهمی است.

آیه دوم: یک سوء قصدی به مکه داشتند. تضلیل و اضلال هم به یک معناست و باب‌های تفعیل و افعال است. کید در تضلیل یعنی نقشه‌ی آن‌ها بی‌نتیجه و نقش بر آب است یعنی حرکت کردند که کعبه را خراب کنند و بی‌نتیجه ماند.

آیه سوم: ابابیل جماعت‌های متفرق و دسته دسته است. طیر ابابیل یعنی جماعت‌های متفرق. این آیه عطف به آیه‌ی قبل است. الم يجعل کیدهم فی تضلیل.

آیه چهارم: ابابیل آن‌ها را با سنگ‌هایی که حالت آتشنه دارد و غیر سنگ معمولی است زدند. و عذاب قوم لوط هم چنین بود. و ما نمی دانیم سجیل چیست.

آیه پنجم: فجعلهم کعصف ماکول. پوست زراعتی مانند غلاف لویا. در فصل باقالی که باقالی‌اش خورده شود. یا این است که سجیل وارد بدنشان شده و کعصف ماکول دو حالت دارد:

(۱) مثل غلاف نخود فرنگی.

(۲) وضعیتشان از نظر ظاهر متفاوت شده باشد.

و برخی هم می‌گویند ماکول کسی است که آکل به او افتاده باشد و مثل شته محصول را خراب می‌کند.

همه‌ی راویان اتفاق نظر دارند که پادشاه یمن قصد ویران کردن کعبه را داشته است و نامش ابرهه بوده است. کنیه‌اش هم ابویکسوم بوده است. و جدّ نجاشی در زمان پیامبر (صلی الله) است. ممکن است که کسی کاری کند ولی ژنش اصلاح شود.

انگیزه‌ی حمله‌ی یمن بسیار مهم می‌شود. این بنده خدا فهمیده بود که مکه جایی دارد که مردم رفت و آمد می‌کند و اقتصادشان بهبود می‌یابد؛ او هم آمد و منسک‌سازی کرد و کعبه را از طلا و جواهرات بنا نهاد. این مهم است که کعبه از زمان بنایش زیارتگاه بوده است. مثلاً می‌گویند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمد و حضرت هاجر (علیها السلام) را رها کرد، به گونه‌ای داستان را بیان می‌کنند که ابراهیم (علیه السلام) هیچ عاطفه‌ای نداشت در حالی که در بهترین زمین و معنوی‌ترین نقطه‌ی عالم آن‌ها را گذاشت. به هر حال این محل از زمان حضرت آدم (علیه السلام) معتبر بوده است.

خلاصه این آقا کعبه را مشابه سازی کرد و یک مقداری هم رویش اضافه کرد مثلاً از طلا و جواهرات ساخت و.... . مردی از قبایل کعبه به آنجا رفته بود و نشست و قضای حاجت کرد، ابرهه که از آنجا می گذشت پرسید که چه کسی چنین کاری کرده است و بهانه‌ای برای شروع جنگ شد. هیچ جنگی بی انگیزه نبوده است. این طور است که چنین اتفاقی افتاده و منجر به این حرکت شده است.

خلاصه اینکه علمی که برپا کرده بوده از همانجا فهمید که به دردش نمی خورد و با خود فکر کرد که اگر کعبه را خراب کند مردم چاره‌ای دیگر غیر زیارت این کعبه نخواهند داشت. تمام دغدغه‌اش این بود که با سلام و صلوات کعبه را خراب کند.

این اتفاق جدید است که افتاده است، که منسکی را خراب می کند و منسکی را ایجاد می کند. کعبه‌ای که محل موحدان بوده را می خواهد از بین ببرد و کعبه‌ای بسازد. این‌ها را خدا نگفته است و جالب است که در قرآن ذکر نشده است و ما باید از نقل‌های روایی این‌ها را بشنویم. در وسط راه هم اتفاقاتی می افتد که انگیزه‌ی او برای این کار بیشتر می شود.

در راه در محل‌های مختلفی توقف می کند. مردم قریش دسته دسته روی بلندی‌ها می روند و وحشت عجیبی آن‌ها را فرا می گیرد.

عبدالطلب کار سقایت خود را می کرد و کاری نداشت که چه اتفاقی افتاده است و این یعنی مکه هم در زمان خودش موحدانی داشته است هر چند مشرکانی هم داشته است. اغلب افراد می گویند که کعبه محل بت پرستی بوده است و قبل از پیامبر (صلی الله) موحدی در مکه نبوده است و این صحیح نیست. مثل همین الان بوده‌اند. موحدین در اقلیت بودند. در واقع اینجا هنوز هم اگر کسی می خواسته دین ابراهیمی را پرستش کند جایش مکه بوده است. مثلاً ممکن است بلادی بیشترین ترویج توحید را داشته باشد و اشتباهاتی هم در بین افرادش وجود داشته باشد.

قریش هم قوم خاصی بودند. شأن اجتماعی و علمی و مباحثات و مناظرات داشتند. ولی چون به قبل پیامبر (صلی الله) می خورد با جزیره العرب یکی گرفته و بعد مطرح می کنیم. با این حال قریش نسب قوی و مهمی داشتند.

بعد از اینکه پیامبر (صلی الله) مبعوث می شوند بحث سقایت کعبه پررنگ می شود سعی در خدشه‌دار کردن این سابقه‌ی قبلی پیامبر (صلی الله) که به حضرت اسماعیل (علیه السلام) می رسیده است می پرداختند.

چون کعبه محل رفت و آمد قوم و قبیله‌ها بوده قابل کنترل نبوده است و خیلی از مسائلی که برای کعبه و منسک حج اتفاق افتاده است از جهت اقوام و قبیله‌ها بوده است مثلاً لخت طواف کردن و این را نباید الزاماً به قریش نسبت داد. و قریش هم اصراری به رفت و آمدها نداشتند.

روایات جالب‌اند. وضعیت این قطعه‌ی تاریخی جالب است. بد نیست راجع به قریش و اتفاقات قبل بعثت تحقیقی انجام شود. در لسان اهل بیت (علیهم‌السلام) و نهج البلاغه جاهلیت قریش و عرب مطرح بوده است ولی ما باید بیشتر از این اطلاعات داشته باشیم.

ابهت اولیه‌ی کعبه از حضرت آدم (علیه‌السلام) گرفته شده است که تاسیسیش کردند. حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) هم تجدید بنا کردند و مناسک جدیدی را نیز بنا نهاد. کعبه جایی بود برای اینکه بیایند و بروند. سعی می‌کردند در آن سکنی نگرینند و تنها منسک را انجام دهند و برگردند.

خود منطقه‌ی کعبه قدسیتی دارد که با سایر محل‌ها متفاوت است. کوفه هم چنین است. مختلف الملائکه است. اهل معنا و معنویت سبک بودن آسمان این محل‌ها را متوجه می‌شوند مثل شب قدر.

فروع دینی که ما آن را ۱۰ تا می‌دانیم در واقع جامع بین همه‌ی شرایع است. در همه‌ی شرایع روزه و حج و امر به معروف و ... هست و خاصیت شریعت است. در شریعت‌های خاص شکلش متناسب با شرایط بومی افراد تعیین می‌گردد ولی اصلش در همه بوده است.

حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) شگردی که به خرج دادند این بود که برای اینکه بتوانند جریان امامت را به جریان دائمی در روز قیامت تعیین کنند مکه را محل سکنی و اقامت خودشان مقرر کرد که توجه به داستان هاجر (علیه‌السلام) و اسماعیل (علیه‌السلام) بسیار حائز اهمیت است.

ما حدود ۵۰۰ سال دوره‌ی فترت داشتیم تا به پیامبر (صلی‌الله) رسیدیم. در زمان پیامبر (صلی‌الله) نبی منحصر در پیامبر اعظم (صلی‌الله) بود. ظاهراً در دوره‌ی فترت اوصیا و حواری داشتیم ولی نبی نداشتیم. در نقلی می‌گویند دوره‌ی فترت است یعنی نبی و شریعتی نبوده است.

فترت الرسل یعنی انقطاع انبیا که امیر المومنین (علیه‌السلام) بیان می‌کنند. در قبل از این ممکن است که چندین نبی در یک زمان حضور داشتند مثل داستان عزیر (علیه‌السلام) که انبیای هم زمان بودند و این هم نکته‌ای است.

می گویند ابرهه به شترهایی برخورد کرد. این جا هر چه که قدرت ابرهه برایتان مشخص شود توحید موحدین موجود در مکه برایتان واضح تر خواهد شد. این ها از ظرایف تاریخ است که مادر و پدر و عموهای پیامبر (صلی الله) وضعیت عبدالمطلب را داشتند که کعبه را ترک نکردند و تکان نخوردند. حتی در قلبشان هم تغییر و تزلزلی راه پیدا نکرد. این را اهل بیت (علیهم السلام) مطرح می کنند که اگر می خواهید یکی را بستایید به اجدادش بستایید. ما می گویم گیرم پدر تو باشد... ولی این مهم است که این پسر و نوهی عبدالمطلب است. اهل بیت (علیهم السلام) می خواهند بگویند صفات شایسته قابل انتقال است. مثل اینکه اگر خانواده ای تصمیم گرفت همه ی فرزندان را مبلغ دین باشند این یک حالت تکوینی در نسل ایجاد می کنند. برخی از علما می گویند که از نسل ما غیر شیعه ی معمم نباشد. و این تاکید و پافشاری بر نسل است که شیعه باید عالم باشد و باید معمم باشد. و همین علم ها بود که انقلاب اسلامی را جاری کرد.

تنه هایی در عالم وجود دارد که شریان اصلی آن از یک خانواده بوده است. این میزان پافشاری برای این است که جملات عبدالمطلب را بفهمید که انا رب الابل. و می خواسته توحید افعالی خودش را به رخ عالم بکشد.

مثل زمان صدام که عده ای گفتند ما اینجا می مانیم مثل ساکنین شهر دزفول. این نرفتن نشان از دل قرصی است که داشتند. نبود کعبه را معادل نبود خودش می داند که می گوید اگر بنا است که کعبه باشد پس ما هم باشیم و اگر خدا خدای کعبه است پس خدای ما هم هست و از یک حمایت غیبی برخوردار بودند.

خاندان پیامبر (صلی الله) شتر داشتند و یک خانواده ی پولدار و موحد بودند. این ها زرنگ بودند که هم دنیا و هم آخرت را داشتند. عبدالمطلب به دم در ابرهه رسید. مردی تنومند و زیبا و قابل احترام بود. ابویکسوم از کرسی پیاده شد و با آن جناب روی زمین نشست و آن گاه پرسید حاجت چیست؟ و او گفت حاجتم ۲۰۰ شتر است. ابویکسوم گفت از چشمم افتادی و من آمدم خانه ی کعبه را خراب کنم. این ها همز و لمزهای پادشاهی است. باید آدم پادشاه شود تا این ها را بفهمد.

«تو درباره ی خانه ی دینی ات سخن نمی گویی و درباره ی شترانت صحبت می کنی؟»

این خیلی جالب است که پادشاه موحد و دیندار می شود! به عبدالمطلب می گوید که از مال شخصی ات دفاع می کنی؟! !!

عبدالمطلب می گوید که من راجع به مال خود که مالک حفظ آنم با تو صحبت می کنیم. این سخن چنان تاثیری داشته که ابرهه دستور دارد کلیه ی شترها را برگردانند. می گویند یک موی از خرس کندن غنیمت است. داستان اگر همین جا هم به اتمام می رسید آن ها شکست خورده بودند و این را جنگ نرم می گویند.

در این سوره موضوع تعلق و مالکیت مهم می شود و لام لایلاف قریش معنا می یابد. در سوره ی فیل یک نظام مالکیت را می بینید یعنی نظامات مالکیت را می بینید که هر کدام رفتارهای متناسب با خودش را خلق می کند و پدیدار می کند یا منفعت پدیدار می کند و یا ضرر. مالکیت است و جنسش تعلق است. مهم است که این تعلق از کجا می آید و به چه کسی وابسته است. ما همه به یک سری چیزها تعلق داریم و باید ببینیم که این تعلق چه نفع و ضرری برایمان دارد که بحث بعدی است.

خلاصه ابرهه شب سنگینی را گذراند و قبل از اینکه عذاب نازل شود، از قبل حسّش نازل می شود. قدر متیقّن تاریخ درباره ی داستان این سوره چنین است.

حاکمان می دانستند که اگر دین نداشته باشند نمی توانند از پس مردم بر بیایند. این جالب است که از یک جایی دین وارد سیاست شد و از آن به بعد از آن خارج نشد حتی دوره ی رنسانس هم نتوانستند این ها را جدا کنند و این به خاطر فطرت دین جوی انسان است.

پیامبر (صلی الله) که آمد، حرف عبدالمطلب و ابوطالب را تقویت کرد. ما تصویرمان از دوران جاهلیت مثل این است که همه در فضای مبهم و تاریک بودند ولی همین الان هم انسان رنج و سختی می کشد و جاهلیت مدرن وجود دارد و تصمیم از روی جوّزدگی شرک است. اینکه ما این ها را تبدیل به داستان می کنیم و به یک گوشه می فرستیم برای خودمان سخت می شود.

این بحث سوره ی مبارکه ی آل عمران است.. انواع تعاملاتی که انسان ها دین را وسیله ای برای رسیدن به دنیایشان می کنند. می تواند موضوع را تغییر دهد. به هر حال دین را مصادره به مطلوب می کند. شنیده اید که می گویند آب نیست و گرنه شناگر ماهری خواهد بود. چون امکانات ظاهری ندارد بروز نمی دهد و گرنه هست.

هر کلامی یک متکلم و یک مخاطب دارد و وقتی تبدیل به محاوره می شود باید در متن محاوره نگاهش کنید. باید در محاوره به کلام قبلی توجه شود و براساس آن تبیین شود.

اگر انا رب الا بل را مستانفه بگیری حرف خوبی نیست. بیت هم رب دارد. و این حرف با حرف بنی اسرائیل یکی می شود که تو با خدایت برو به جنگ.

ابویکسوم آمد حضرت را خرد کند. ولی عبدالمطلب فضا را به سمت مذاکره نبرد و فضای مذاکره نبود. زیرا مذاکره بر داد و ستد است یعنی ما می آییم یمن و شما هم بیاید مکه. نهایت مذاکره این است که شما به آن ها اعتماد کنید و آن جا رونق بگیرد.

مناسک مذاکره بردار نیست. البته در زمان فعلی برخی از مناسک به خاطر شرایط عرفی تغییر دادیم مثلا تغییراتی در ذبح. ولی براساس حکم خدا هیچ تغییری در مناسک جایز نیست. یک سری تغییرات در مناسک توسط پیامبر(صلی الله) انجام می گیرد که این هم مبتنی است بر اینکه ان هو الا وحی یوحی.

نشانه ی موفقیت حضرت عبدالمطلب این بود که هم شترهایش را گرفت و هم زمینی رعب در دشمن ایجاد کرد. بخشی از شکست ابرهه به خاطر آن رعب بوده است. برخی در کارتن ها این گونه کار می کنند که موازی با فیل ها پرنده می گذارند ولی این گونه لازم نیست و همین که چند تا پرنده بیاید و فیل ها رم کنند کافی است و این ها تلقی کنند که دارند از بین می روند کافی می شود و لازم نبوده که یکی یکی و موازی باشد. کعصف ماکول اشاره می کند که این ها زیر دست پرنده ها له شدند. لازم نیست تک تک پرنده ها روی تک تک سوارها پایین بیاید و این نشانه ی قدرت الهی است.

وقتی که شما وارد تاریخ و تحلیل آن می شوید نوعا وارد گمانه زنی می شوید و حرفی را نمی توانید قطعی نقل کنید و خودش ظنی است و متنش هم ظنی است ولی می توان از آن قطعیتی را فهمید. من می خواهم یک نمونه از نظریه پردازی را بیان کنم و کسی می تواند کار کند و نمونه ها بیاورد ولی همه گمانه زنی است.

طبق سوره ی نمل وقتی قدرتمندی وارد کشور دیگری می شود خافضه رافعه می کند و عزیزانشان را ذلیل می کند. قاعده ی جنگ در هر شهری چنین است و اولین آسیب تغییر سازه های مالکیت است. این ها همه گمانه زنی است و اصلا قطعی نیست و این ها نمونه است. حضرت عبدالمطلب اولین کاری که می کند این است که نشان دهد عزیز این شهر هم چنان عزیز است. ابرهه بسیار کودن بوده که شترها را داده است. خود اینکه در این مرحله ی کسی بتواند آسیب را کم کند، از هنر مذاکره است.

صاحب مجمع البیان بیان می کند که در همان لحظه ای که آفتاب طلوع می کرده طیور ابابیل پدیدار شدند و هر یک از آن مرغان یک سنگ به منقار و دو تا به چنگال هایش داشت. ریگ های منا که در مشعر جمع می شود در حج باید انسان را یاد سنگ های ابابیل بیندازد.

مثلا یقینی نیست که این سنگ به شکمشان خورده یا به سرشان. تاریخ هم یقینی نیست. نمی گویم که سنگ نبوده بلکه این که به شکم می رسد منفجر می شده یعنی چند زمانه بوده و صحبت های زیادی می تواند وارد بشود. مهم این است که ما نباید در متن های تاریخی الکی گیر دهیم.

برخی در کلاس های دبیرستان و راهنمایی این مطالب را می گویند و سوال برانگیز می شوند مثلا خانم مگر می شود که سنگی منفجر شود و از اصل بحث جا می ماند. بحث اصلی باید بر سر توحید افعالی باشد.

اگر در قرآن بخواهیم دست بگذاریم که راجع به آن بسیار مطالب تاریخی است این سوره است. که خیلی هم به درد نمی خورد.

درست است که دوستانی که اینجا هستند سوره های فیل و قریش را مکرر خوانده اند ولی این که آیات را مرور می کنیم نکات جدیدی به ذهنتان خواهد رسید که یادداشت کنید و به سایر دوستانتان انتقال دهید.

بنا بود که دوستانی که می خواهند روی اجرای پژوهش مسکین و یتیم کار کنند الحمد لله یک نفر اعلام آمادگی کرد. امروز می خواستم راجع به پژوهش یتیم کار کنم که نشد و اگر فرصت شد بعد از بحث فیل و قریش صحبت می کنیم ولی در ذهنم این مبحث باز است که ما برای یتیم و مسکین و روش برخورد با آنها نیاز به پژوهش داریم زیرا سوالات زیادی در ذهنمان وجود دارد زیرا کسی که مسکین و یتیم است نوعا فقر فرهنگی هم دارند. برخی می گویند ما به جای کار روی مسکین و یتیم روی انسان های درست و درمان کار می کنیم که زودتر نتیجه دهد.

ادامه‌ی مباحث سوره‌های فیل و قریش

این سوره بر قریش منت می‌گذارد. ایلاف به سوره‌ی فیل مرتبط است یعنی با دفاعی که خدا از مکه کرد و در انتظار شما را قوی جلوه داد که از راهزنان حفظ شوند. خدا می‌گوید که این بنایی که بیت است موجب آبرومندی شما شده است آن را بپرستید.

برخی اهل تسنن می‌گویند که فیل و قریش یک سوره‌اند. بین‌شان ارتباطی وجود دارد ولی حق مطلب این است که می‌توانیم بگوییم این دو سوره را باید با هم بخوانند ولی نه اینکه یک سوره‌اند. و این یعنی حدّ سوره‌ها برای تشیع بسیار مهم است که برای تسنن چنین نیست. کسی که خواست در نماز بخواند باید ضحی و انشراح را با هم و فیل و قریش را نیز با هم بخواند. فلق و ناس هم زوج سوره‌اند ولی الزامی ندارد که با هم خوانده شوند. مراجع ما نوعاً می‌گویند که این دو سوره‌ی فیل و قریش با هم است. مواردی هست که باید احتیاط شود مثلاً امام نماز مستحبی می‌خوانده‌اند.

ایلاف قریش: «الف» به معنای هزار و مصدرش الف است که به معنای همبستگی است. الفت بار معنای مهمی است و به قول راغب اصلاً الفت را به دلیل اجتماع و همبستگی الفت گفته می‌شود. الفت، انس نیست ولی انس هم دارند. گاه می‌شود که الفت را برای مکان هم به کار برد. الفت هم حالت متعدی و هم حالت لازم می‌آید.

قریش: کلمه‌ی قریش نام عشیره و دودمان رسول خدا (صلی‌الله) است که همه از نسل نضر بن کنانه‌اند.

رحلت یعنی وقتی سوار بر راحله (شتری که برای راهپیمایی نیرومند است) در سفر باشند.

رحلت از مشخصات این شهر بوده است. این شهر امکان ذرع نداشته بوده و در دره‌ی خشک و بی‌آب و علف بوده است قریش زندگی را از طریق تجارت می‌گذرانده است.

از نظر ساختار اقلیمی به زمان حضرت آدم (علیه‌السلام) برمی‌گردد و غیر ذی ذرع بودنش حالت ذاتی‌اش است ولی در عین حال در بین سرزمین‌ها رتبه‌ی اول زندگی در تمامی مکان‌هاست و این از عجایب این سرزمین است که گیاه به شکل زراعی ندارد. نمی‌توانید کار اقتصادی به واسطه‌ی زراعت انجام دهید.

پس منظور از غیر ذی ذرع بودن یعنی کسی به خاطر زراعت آن‌جا ساکن نشده است. قریه نبوده است. به خلاف مدینه که ام‌القری است.

به خاطر همین حضرت امیر(علیه السلام) در نهج البلاغه خطبه‌ای دارند و ربط می‌دهند به اینکه ایمان باید درونی باشد و کسی که انگیزه‌ی درونی داشته باشد لذت می‌برد و می‌گویند که انبیا مال و اولاد و سر باز نداشتند و به خاطر ایمانشان انسان‌ها جذب می‌شدند البته ممکن است یک نبی هم به خاطر طمع به دنیا به او جذب شوند ولی در جذب اولیه‌ی این سرزمین هم ایمان مهم می‌شود.

دو نوبت در سال به سمت شام و یمن تجارت می‌کردند. منطقه آزاد بوده است. جاده‌ی ترانزیت بوده است و اینکه یک منطقه‌ای به عنوان پایه انتخاب شود که هر کسی بخواهد تجارت کند بیاید آن‌جا.

این نیاز به یک همبستگی ملی دارد که دو دلیل دارد.

۱) خودشان باید اهل سفر باشند و سازوکار سفر را داشته باشند یعنی یک مدت ۵ ماهه در سفر است باید خانواده‌اش توان اداره را داشته باشد.

۲) قدرت پذیرایی افراد دیگر هم داشته باشد.

دو خصوصیت متضاد است یعنی افرادی هم باشند که از دیگران پذیرایی کنند.

در واقع شبیه به کربلا است. یعنی در موسم اربعین باید بپذیرند که خانه‌های شان را آماده کنند.

خلاصه غارتگران و راهزنان متعرض راه ایشان نمی‌شدند و از خدا حساب می‌برند که می‌دانستند که اصحاب فیل یک بار سوسک شده است دیگر نه سر راهشان را می‌گرفتند و نه به شهرشان می‌زدند.

مردم نمی‌دانند که به خاطر یک پیامبر(صلی الله) این بیت و این شهر حفظ شده‌اند و فقط ظاهر را می‌دیدند.

در خود این ایلاف یک فضیلتی وجود دارد که باید این فضیلت را به بزرگی یاد کنیم و این فضیلت به واسطه‌ی یک عنایت الهی ایجاد شده است. اینها عبودیت نمی‌کنند ولی تالیف دارند. یکی از مهم‌ترین اصل‌ها در تجارت امنیت است و این امنیت فضیلت است و یک نکته‌ی بسیار مهمی است و آن‌ها را نسبت به بقیه سر می‌شوند. هر چند که غارتگران وقتی به قریش نمی‌زدند، دشمنی‌شان را سر بقیه خالی می‌کردند. وقتی می‌فهمند که کسی امنیتی دارد، دشمنی نسبت به آن‌ها در آینده بیشتر خواهد شد.

رحلت کردن منظورمان سفر کردن است. کسی که مرده است نمی‌آید ولی شما به پیش آن‌ها می‌روید.

الفت به معنای الفت برای تجارت و زندگی اجتماعی است و این‌ها زیرساخت‌های اجتماعی‌شان بر این دو کوچ بود و با خوبی و خوشی زندگی می‌کردند. الفت خاصیتی که دارد این است که یک کار پیچیده و سخت را به یک کار سبک و شیرین تبدیل می‌کند. مثلاً یک خانواده که در کنار هم زندگی سخت‌شان را آسان می‌کنند. برای الفت لازم است که یک هدف مشترک مد نظر باشد و سازگاری وجود داشته باشد. خانه‌های قدیمی چنین بوده است که چندین خانوار با هم زندگی می‌کردند و خانه‌هایی که با هم الفت داشتند راحت‌تر زندگی می‌کردند.

به هر حال ممکن است در نظام کفر یک الفتی ایجاد شود ولی پایداری الفت مهم است، الفت منوط به تشکیک است ممکن است که ۸۰٪ یا ۱۰۰٪ باشد. ممکن است که نیمه پایدار یا پایدار باشد که در هر دو حالت الفت است. الفت یک نعمت است و باید سپاسگزاری شود. نعمت این است که یک جمعی هم هدف شده‌اند حتی اگر هدفشان آزار دیگران باشد. الفت چون نعمت است هر کسی می‌تواند مثبت یا منفی استفاده کند. الفت در بلوغ عاطفی وارد می‌شود.

لام در لایلاف لام تعلیل است. به علت ایلاف دادن خدا قریش را. قریش مفعول اول است و مفعول دوم حذف شده است و می‌فهمیم که مفعول دوم ایلاف است و ایلافهم رحله. بدل ایلاف است.

خدا قریش را که ایلاف داده. یعنی خدا قریش را با هم در یک چیزی سازگار کرده است. یعنی اینکه خدا ایشان را برای رحلت و کوچ آماده کرده است این‌گونه است ل ایلاف الله تعالی قریش ایلافهم. حضرت علامه حذفیات را مطرح می‌کنند.

یعنی الم ترکیف فعل ربک باصحاب فیل؟ بله ما دیدیم؛ و این علتی برای تالیف قریش شد. یعنی آن سبب این شد. این موجب شد که در گستره‌ی جوامع اعتبارشان بیشتر شد و عدو شود سبب خیر شود اگر خدا خواهد. تازه این‌ها گل کردند و مطرح شدند.

فلیعبدوا! فای اول جمله برای این آمده است که گویی بویی از شرطیت را داشته باشد. یعنی بودن شرایطی باید باشد تا رب بیت را پرستید ولی رفع ابهام می‌کند که هر چه بوده و هر چه شده است شما باید رب بیت را پرستید. نه تفسیری در بین نیست که در هر حالی که پیش بیاید باید رب بیت را پرستید و تمام این حرف‌ها را حضرت علامه برای فاء می‌آورند. چه خدا ایلاف دهد و چه ندهد باید رب بیت را پرستید. دو حالت پیدا می‌کند: (۱) با سوره‌ی فیل گرفتن: رب بیت را باید در هر حالتی پرستید و کاری به گذشته نداشته باشد.

۲) حالا که خدا ایلاف داده است پس پرستش کنید یعنی به یمن این ایلاف پرستش کنید.

فای می تواند حالت سکتته ای باشد یعنی شکل مستانفه باشد و سبب یا شرطی نباشد. کاری به گذشته نداریم پس باید رب را پرستید و این جا فای شرطیه نیست.

فای فصیحه وقتی است که قبلش میزانی حذفیات داشته باشد و اینگونه است که نگاه کن به این خیر و نعمت و نگاه کن به تک تک لحظات زندگی ات و به تک تک عناصر حیاتت. پس خدا را عبادت کن. این فا حالت سه نقطه دارد.

این فای فصیحه مثل فای فصل لربک نیست. اگر جریان اصحاب فیل اتفاق نمی افتاد قطعاً قریش نمی توانست به ایلافی برسد.

ساعت دوم

فای فصیحه هم این طور می شود که نگاه کن به این خیر و برکت و نگاه کن به نظائر آن، به تک تک روزهای زندگی، تک تک عناصر حیاتت. پس خدا را عبادت کن. حالت شرط ندارد. حالت «سه نقطه ...» دارد. فلیعبدوا شرط نیست. اگرچه اکثر مفسرین شرطیه گرفته اند. برای ایلاف قریش و رحلت شتاء و صیف و ... هزاران نعمت دیگر، خدا را عبادت کن. حالا سوال پیش می آید که چرا خدا این نعمت ایلاف را آورده است؟ دو علت می تواند داشته باشد. اول این که این نعمت مهم است و انسان باید توجه کند. دوم این که اگر دیگران این نعمت را ندارند، تدارکی ببینند تا از این نعمت بهره مند شوند. تا شرایط عبودیت برایشان فراهم شود. اگر هم انسانها فلیعبدوا داشته باشند، ایلافشان بیشتر می شود.

دلایل سکونت انسانها مختلف است. یکی از دلایل سکونت، خود سکونت بوده است. مثلاً کسی از کودکی جایی زندگی می کند و به آنجا عادت می کند. در بعضی مواقع، انسانها هجرت می کنند و می بینند جای دیگر شرایطی بهتر دارد و همان جا ساکن می شوند. انگیزه های سکونت بسیار زیادند. اگر شهری موقعیت تجاری و امنیت داشته باشد، محل خوبی برای سکونت است. مکه هم محل کعبه بود و منسک در آن انجام می شد و هم موقعیت تجاری داشت. همین موقعیت موجب دنیاگرایی می شد. این امنیت و درآمد باید در راه عبودیت قرار گیرد و الا این منافع مادی انسان را سرگرم خود می کنند.

سوال: آیا سوره‌ی قریش می‌خواهد بگوید که عبودیت خدا موجب تامین روزی و امنیت است، یعنی ما می‌توانیم بگوییم اگر جامعه‌ای مومن شود، رزق و امنیت برایش فراهم می‌شود؟

نه سوره این را نمی‌گوید. اتفاقا برعکس این جمله را می‌گوید. یعنی این که می‌شود که اصلا عبودیت خدا نباشد ولی تامین روزی و امنیت باشد. سوره می‌گوید به دلیل این که خدا رزق و امنیت را تامین کرده، سپاس‌گذار باش و خدا را عبادت کن. دو سوره فیل و قریش مصداق خاص هستند. این دو سوره درباره قریش و اصحاب فیل صحبت می‌کند. پس در ابتدا نباید به دنبال تعمیم مصادیق سوره باشیم. باید اول سوره را درست بفهمیم و بعد ببینیم که آیا می‌شود تعمیم داد یا نه. ما فعلا سوره را می‌خوانیم.

اصحاب فیل از بین رفتند و در این جا ایلاف قریش بوجود آمد یا قابل رویت شد. ایجاد این نعمت سبب عبودیت در این‌ها شد.

جمله انشایی: ایلاف قریش نعمتی است که توجه به آن عبودیت‌آور است.

جمله خبری: در حالیکه ایلاف قریش الزاما عبودیت‌آور نیست.

اطعام و امنیت الزاما عبودیت‌آور نیست.

جمله انشایی: توجه به نعمت اطعام و امنیت، عبودیت‌آور است. جمله‌ی انشایی صدق و کذب ندارد. بلکه امر به عبودیت می‌کند بخاطر اطعام. نمی‌توانیم بگوییم ما در شهری اطعام و امنیت را تامین می‌کنیم و همه عبد می‌شوند. ولی می‌توانیم بگوییم با تامین اطعام و امنیت اقتضای عبودیت را فراهم می‌کنیم. اگر منذر فکر کرد که اول باید اقتصاد را درست کند تا انسان‌ها عبد شوند درست نیست. حتی ما در آیات قرآن خلاف این را می‌بینیم. اگر اطعام و امنیت نباشد مردم باز هم باید عبودیت داشته باشند.

اطعام و امنیت دو فاکتور مهم در زندگی انسان هستند. بحث ما این است که اطعام و امنیت مهم هستند ولی تلازمی با عبودیت ندارند. مثلا ما یک خانواده‌ی فقیر داریم که می‌خواهیم به ایمان دعوتشان کنیم. باید این خانواده را از نظر اطعام و امنیت تامین کنیم ولی نباید طوری رفتار شود که این‌ها چنین حس کنند که علت ایمان آوردنش، اطعام کردن است. چون در این صورت اگر در اطعامشان اختلال ایجاد شود دیگر خدا را نمی‌پرستند. پرستش خدا بخاطر عبودیت است نه به خاطر نعمت‌ها.

پس بین ایلاف و عبودیت حالت عموم و خصوص من وجه دارد. اطعام و امنیت و عبودیت هم به همین صورت.

وقتی سوره فیل و قریش را می‌خوانید باید خود را به جای شخصی قریشی قرار دهید و از چشم او این آیات را بخوانید. اگر این کار را نکنید سوره را نمی‌فهمید.

پدیده‌های اجتماعی در اثر اقتضانات زیادی بوجود می‌آید و در اثر گستره‌ی زمان ایجاد شده است. همه‌ی پدیده‌های اجتماعی به نوعی به اطعام و امنیت ختم می‌شود. یا جنبه‌ی رزقی دارند یا جنبه‌ی امنیتی.

سوره این‌طور است که از مسیر ظن به یقین می‌رسیم. گزاره‌ها موجهه جزیه هستند. اول گمانه‌زنی می‌کنیم و بعد پیش می‌رویم و اثبات می‌کنیم.

چنین سوره‌هایی علی‌رغم این که المان‌های حسی زیادی دارند، متشابه هستند. حسی‌ترین و عقلی‌ترین گزاره‌ها از این سوره‌ها برداشت می‌شود.

طعام و امنیت دو نیاز اساسی انسان در دو ساحت مادی و معنوی است. که در پیچه‌ی آن اجتماع است. این یک گزاره‌ی ظنی است که باید عقلی شود.

این نوع گزاره‌نویسی را باید از سوره فیل و قریش یاد بگیریم. اول گزاره‌های ظنی را بنویسید تا جلو برویم و اگر مثال نقض پیدا نشد، اثبات می‌شود.

محل الفت قلب است. چگونه می‌شود که الفت در قلوب شتی قرار بگیرد؟ می‌شود در عالم مادی یک نوع سازش کاری می‌شود بوجود بیاید. یعنی در الفت مادی ممکن است که انسان‌ها هم راستا شوند. اما در الفت معنوی با قلوب شتی نمی‌شود به الفت رسید.

در سوره انفال طعام و امنیت معنوی است. در سوره قریش طعام و امنیت مادی است. پس می‌فهمیم که طعام و امنیت دو لایه مادی و معنوی دارند.

درباره‌ی چیستی الفت جلسه آینده صحبت می‌کنیم.

هم‌بستگی بین اعضای بدن به نحوی که یک سازمان را درست کرده‌اند را الفت می‌گویند. هم‌بستگی مشاغل مردم یک شهر که باعث سازمان‌دهی آن شهر می‌شود را الفت می‌گویند.

در این روایت ائتلاف را به دو دسته ابرار و بهائم تقسیم می‌کند. ائتلاف قلوب برای ابرار است و ائتلاف منافع برای بهائم است. *إِنَّ سُرْعَةَ ائْتِلَافِ قُلُوبِ الْأَبْرَارِ إِذَا اتَّقَوْا وَ إِنْ لَمْ يُظْهِرُوا التَّوَدُّدَ بِالسِّنِّيهِمْ كَسْرِعَةِ ائْتِلَافِ مَاءِ السَّمَاءِ بِمَاءِ*

الْأَنْهَارِ وَإِنْ بَعْدَ اثْتِلَافِ قُلُوبِ الْفُجَّارِ إِذَا التَّقْوَىٰ وَإِنْ أَظْهَرُوا التَّوَدُّدَ بِالسِّيْتِهِمْ كِبَعْدِ الْبَهَائِمِ مِنَ التَّعَاطُفِ وَإِنْ طَالَ اغْتِلَافُهَا
عَلَىٰ مِدْوَدٍ وَاحِدٍ. (تحف العقول ص ۳۷۳)

آیا ایلاف قریش جنبه‌ی توحیدی داشته است؟ به دلیل بیان خدا و مضاف الیهی دلیل است برای ثبوت ایلاف برای قریش است. پس ایلاف برای این‌ها تحقق یافته است. در قرآن مضاف الیه ثبوت را نشان می‌دهد. ایلاف قریش هم مضاف الیه است. قریش هم قبیله‌ای معروف است. همه می‌دانند که همه‌ی آن‌ها موحد نبوده‌اند. پس ایلاف، تلازم با توحید ندارد. چون ایلاف بین قریش بوده در حالیکه همه‌ی قریش موحد نبوده‌اند.

جهت ایلاف را می‌توان به سمت عبودیت برد. خدا شرایطی فراهم کرده است که در اثر آن ایلاف ظاهر شده است. لام در لایلاف قریش باید به یک جایی وصل شود. به خاطر نعمت ایلاف و سپاس واقعه‌ی مهم تنها عبودیت کنید خدا را. جار و مجرور نیاز به یک متعلق دارد که این متعلق فعل یا شبه فعل است. فعل هم یا عموم است یا خصوص. لام: علت کار، غایت کار، نتیجه‌ی کار، تعلق به چیزی را بیان می‌کند. از کجا بفهمیم که کدامیک را بیان می‌کند. علامه در ابتدای سوره ابراهیم (علیه السلام) می‌فرمایند که ما کتاب را نازل کردیم لتخرج الناس من الظلمات الی النور. این لام علت است نه غایت. چون خدا کتاب را نازل کرد. اگر همه از ظلمات به سوی نور خارج می‌شدند، لام غایت بود ولی چون همه این‌طور نشدند می‌شود لام علت. معنای لام را باید از مضمون جمله متوجه شد.

می‌گوییم فلیعبدوا یعنی باید عبادت کنند رب این بیت را. یک نفر می‌پرسد که چرا من باید رب این بیت را عبادت کنم. می‌گوییم چون از جوع و خوف امنیت داری. اگر گفت ما که اطعام نشدیم و امنیت هم نداریم. جواب می‌دهیم که تو اگر اطعام و امنیت تامین نشده، چطور این‌جا ایستاده‌ای و با من صحبت می‌کنی. اگر لام لایلاف را غایت بگیریم این‌طور معنا می‌شود که قریش خدا را عبودیت کند تا خدا ایلاف به آن‌ها بدهد. در قرآن می‌توان انواع برداشت‌ها را از این حروف جر داشت ولی باید بدانیم که هر برداشتی چه معنایی دارد.

معمولاً بحث‌های ادبی سخت است و نوعاً کسی وارد این بحث‌ها نمی‌شود. سه حالت برای این لام وجود دارد.

-لام غایت همراه با تعلیل

-لام تعلیل

-لام تعلق یا وابستگی

مسیر پژوهش اگر اشتباه باشد بعد از مدتی خود بخود مشخص می‌شود.

در حوزه ایمان دو دیدگاه وجود دارد. یک نفر می‌گوید ایمان فطری است و یک نفر می‌گوید ایمان تشریحی است. کسی که یه ایمان تشریحی معتقد است، بخش عظیمی از مردم جهان را از دایره‌ی ایمان خارج کرده است. کسی که ایمان فطری را قبول دارد، دستش باز است و می‌تواند خیلی‌ها را وارد در ایمان کند. شما می‌گویید که ایلاف امری مثبت و ناشی از یک همبستگی درونی است. این درست است. می‌گویید ایلاف با کفر تشریحی جمع نمی‌شود. این هم درست است. ولی باید بدانید که در یک بستری که در آن زمان وجود داشته، ایمان فطری وجود داشته، اگرچه ایمان تشریحی بین مردم نبوده است. اگر با این دید نگاه کنید، بین چنین مردمی هم ایلاف وجود دارد و در این صورت دستتان بازتر است تا این که بخواهید ایمان و الفت را به تشریح محدود کنید. اگر در حوزه‌های اجتماعی وارد شوید، الفت‌هایی می‌بینید که نمی‌توانید تحلیل کنید چون جامعه‌ی مورد نظرتان، دینی نیست ولی الفت دارد. یا با جامعه‌ی مومنی رو به رو می‌شوید که الفت ندارند. پس اگر موضوع الفت را باز کنید و فطری در چنین شرایطی راه‌گریز دارید.

مثلا در تحقیقات مشخص شده که در یک جامعه مومن ۶۰ درصد طلاق هست و در جامعه کافر مثل ژاپن ۱۱ درصد طلاق هست. الفت بین زوج‌های جوان ژاپنی بیشتر از الفت بین زوج‌های جوان ایرانی است. یا عبودیت این جامعه ناقص است. یا عبودیت ژاپنی فطری است. عبودیت فطری و عبودیت تام از زمین تا آسمان متفاوت است. من در این مقایسه باید الفت را تعریف کنم. نه این که عبودیت را زیر سوال ببرم. می‌شود در جامعه غیر مومن الفت ایجاد کرد. بجای این که عبودیت را اصلاح کنیم می‌توانیم حتی در جامعه‌ی غیر مومن الفت ایجاد کنیم.

بنده درباره‌ی الفت در کتاب تدبر در ساحت جامعه و تفکر اجتماعی متنی نوشته‌ام. یکی از مقدس‌ترین واژه‌هایی که خدا خلق کرده است، الفت است. حتی از عشق و محبت بالاتر است. خواستگاه الفت هم قلب ابرار است. در موضوع ازدواج در روایات الفت بسیار مهم است. الفت داشتن و الفت پذیرفتن ملاک مهمی است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فیل و قریش (جله دوم)

تتم مفهومی استادانخت ۹۵/۲/۱۸

ان شاء الله که به برکت عید مبعث از هر نوع شرک و قید و بند آزاد شویم صلوات بفرستید.

بعضی از اعیاد مثل عید مبعث شأن و قدرشان مجهول است و برای اینکه این مهجوریت کم شود باید تلاش کرد. خدا بوسیله ی بعثت، رسالت پیامبر خاتم (صلی الله) و قرآن را بعنوان آخرین کتاب نازل کرد و این اتفاق بی بدیلی در عالم است.

سور مبارکه فیل و قریش را مطالعه کردیم. قصد بنده مرور سریع سوره هاست. منتها قبل از این که وارد سوره بعدی شویم چند نکته عرض می کنم.

در سوره فیل اتفاق جالبی افتاده این است که همه ی آیات در قالب استفهام نازل شده است. همه ی سوره سوال است.

استفهام اول: «الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل» که خطابش مخاطب حاضر است.

استفهام دوم: «الم يجعل کیدهم فی تضلیل»

استفهام سوم و چهارم: «فارسل علیهم طیرا ابابیل. ترمیهم بحجاره من سجیل» این معطوف به استفهام قبل است.

استفهام پنجم: «فجعلهم کاصف ما کول»

همه ی سوره را باید با استفهام بخوانیم. کتاب های تجزیه و ترکیب را نگاه کردم. لم يجعل: ماضی نقلی است.

تا ته سوره را باید سوالی خواند. یکی از مباحث مهم این سوره سوال و استفهام است. نقش سوال در فعال سازی توجه و تفکر.

استفهام اقراری: جلوه دادن امری بصورت بدیهی و بعد سوال کردن از آن امر. استفهام‌هایی که حالت اقرار گرفتن دارند این‌طور هستند. این نوع استفهام‌های قرآن گزاره‌های فطری و بدیهی هستند که در منطق هم هستند. نقل متواتر تاریخی می‌تواند قضیه‌ای را بدیهی یا فطری کند.

گاهی افراد احساس می‌کنند که سوره‌های فیل و قریش نکته‌ای ندارند و سریع از آن‌ها رد می‌شوند.

نقش سوال در نیازسازی مهم است. تا انسان به نیازی دست پیدا نکند علمی بدست نمی‌آورد. اگر معلمی سر کلاس نیاز تولید نکند علمی تولید نمی‌کند. در مدارس الان افراد صورت علوم را می‌خوانند. و صورت علوم را به یاد می‌آورند. به تناسب نیاز افراد برایشان سوال پیش می‌آید.

یکی از علت‌های گریزان بودن جوانان ما از مطالب دینی این است که زمین برای ریختن این بذر آماده نشده است. اگر بذر را روی آسفالت بریزیم رشد نمی‌کند. مطالب دینی را مثل نقل و نبات سر جوانان ریخته‌اند بدون این که نیازشان فعال کنند. در صورتی که حقیقت ارزش دارد و باید حفظ شود. برای همه‌ی کارهایی که تا الان انجام دادیم استغفار می‌کنیم. ما شوق دریافت حقیقت داریم و این حقیقت را به همه می‌گوییم. در حالیکه باید زمینه‌سازی شود و بعد این گوهر را در اختیار دیگران قرار دهیم. بعد از خواندن سوره فیل استغفار کردم بخاطر این که بدون فعال کردن نیاز در دیگران، علم را در اختیارشان گذاشتم.

سفری به قزوین رفتیم. آقای بسیار فاضل و متدینی گفتند «بسیار مطالعه کردم. به جایی رسیدم که فهمیدم سوال موضوع مهمی در زندگی است.» رویکردهای هر انسانی از سوال‌هایش است و اگر بخواهیم رویکرد کسی را تغییر دهیم باید سوال‌هایش را تغییر دهیم. همه‌ی کتاب‌هایی را که درباره سوال بودند را خواندم. ایشان به کتاب تفکر پرسشی رسیده بودند و با این کتاب با مدرسه قرآن آشنا شدند. مودبانه گفتند که کتاب تفکر پرسشی هم به درد نخورد. یک موسسه‌ای را تاسیس کردند که محوریتش سوال بود و تغییر رویکردها با سوال. تحقیقی در قرآن کرده‌اند و دیدند حدوداً یک سوم قرآن سوال است.

دنبال بحث ایشان را گرفتم رسیدم به این که سوال مقدمه‌ی مسئله است و مسئله مقدمه‌ی موضوعات و سیر در حقایق است. اگر کسی بخواهد به حقایق از پایین نگاه کند از سوال، مسئله و موضوع شروع می‌شود.

نظام مسائل و موضوعات تولید می‌شود. وقتی به ریشه‌ی سوالات دقت می‌کنید، مسئله است «ما سئل» در این سوره مسئله کیفیت فعل رب است. موضوعات اصلی سوال، مسئله است.

نوعاً این طور است که سوال متعددتر از مسائل است. ولی باید توجه داشت که ممکن است سوالات متعدد به یک مسئله برگردد.

پس مسئله آن چیزی است که توسط مخاطب مورد سوال قرار می‌گیرد. موضوع آن چیزی است که متکلم وضع می‌کند و ممکن است ربطی به مخاطب نداشته باشد.

تفاوت مسئله و موضوع در این است که موضوع توسط متکلم القا می‌شود و مسئله در درون مخاطب ایجاد می‌شود. با توجه به بسترها می‌شود یک چیزی هم موضوع باشد و هم مسئله.

آیا در زمان غیبت چیزی به نام ولایت وجود دارد؟

آیا این ولایت فقیهی که ما معتقدیم همان است؟

آیا می‌تواند شورایی باشد؟

اینجا ولایت فقیهی که مخاطب می‌پندارد. زعم جامعه درباره ولایت فقیه مسئله است. این مسئله با سوالات بالا مطرح شده است. آنچه خدا و اهل بیت علیهم السلام درباره ولایت عنوان کرده‌اند می‌شود موضوع. مسئله ناظر به اعتقاد مخاطب است و می‌توانیم از آن سوال بپرسیم.

در قرآن مسائل و موضوعات نظام دارند. کشف نظام مسائل و موضوعات اجتهاد است. یکی از اصول فقه حکومتی این است که فقیه بتواند در جامعه حضور یابد. سوالات مردم را ببیند و تبدیل به مسئله کند و نظامش را استخراج کند. متن روایت و وحی را بررسی کند و با توجه به مسائلی که برای مردم مطرح شده حکم استخراج کند.

پس فقیه باید بتواند بین مسئله (سوال شما) و موضوع (جواب خدا) رابطه ایجاد کند.

سوال مقدمه‌ی مسئله و مسئله مقدمه‌ی موضوع و کشف حقایق و احکام است.

در سور مکی موضوعات مطرح هستند و در سور مدنی مسائل مطرح هستند. البته خدا همه‌جا موضوع آورده است. آیه اول سوره فیل سوالی از خداوند (متکلم) به انسان (مخاطب). آیات بعد هم همگی سوالند. وقتی بگوییم این سوالات راجع به چه چیز است می‌شود کیفیت فعل رب. موقعیت و زمان مشخص دارد. در نظام مسائل حتماً موقعیت و زمان مطرح است.

در سوره قریش هم مسئله ایلاف قریش است. ایلافی که لازم است عبودیت آور باشد.

خدا مسئله‌ای را بصورت موضوع مطرح کرده است. وقتی مسئله محور نگاه شود، تفصیل داده می‌شود. جزئیات آن اتفاق گفته می‌شود. خدا مسئله‌ای را تبدیل به موضوع کرده است. تبدیل مسئله به موضوع، مدل ایجاد می‌کند. باید غرض سوره قریش را موضوع وار بنویسیم نه مسئله وار.

غرض موضوع وار سوره قریش: خدا بوسیله سوره فیل و قریش می‌خواهد ما را نسبت به فعل خود و ربوبیتش در عالم و نحوه‌ی ظهور این ربوبیت که گاه بوسیله منع و گاه به وسیله ایجاد است علم به این فعل را در مخاطب القا کند.

باید از سوره فیل، فعل رب را بفهمم.

باید از ابتدای سوره، اصحاب فیل سوره را بخوانیم. از همان ابتدا تعمیم به همه‌ی بت پرستان ندهید. کید اصحاب فیل را در تضلیل ببینیم. طیرا ابابیل را واقعا باید پرنده ببینیم. باید جنازه‌هایشان را کعصف ماکول ببینیم، جنازه‌های پخش روی زمین. اول مسئله را درست ببینیم و بعد موضوعی برداشت کنیم. باید با موضوعاتی که برداشت می‌کنیم، بروزات خدا را در عالم ببینیم.

از یک داستان زمینی می‌شود به فعل رب رسید و از این به عرش رسید. آیات هر چه مسئله‌ای تر دیده شوند، کیفیت فعل رب بهتر فهمیده می‌شود.

مسئله دقیقا دارای مصداق، زمان و مکان است. همین مسئله وقتی موضوع می‌شود، سطح بحث بالا می‌رود.

اگر کسی نتواند موضوعات قرآن را به مصداق تبدیل کند، در توهمات موضوعی ماندگار می‌شود. اگر کسی نتواند مسائل را به موضوعات تبدیل کند در کثرات موضوعات غرق می‌شود. غرق در موضوعات و حیرت، غرق در مسئله‌ها و کثرات.

نگاه به موضوع، عملیات نمی‌آورد. سوره ماعون می‌خوانیم ولی نمی‌توانیم یتیم را تشخیص دهیم یا کاری برایش بکنیم. اگر نگاه مسئله‌ای و موضوعی هر دو باشد انسان را به عرش می‌برد.

مهجوریت قرآن به سه علت است:

اول این که اصلا سراغ قرآن نمی‌رویم. قبول نداریم که قرآن راه گشاست.

دوم این که سراغ قرآن می‌رویم ولی درگیر مسائل می‌شویم.

سوم این که سراغ قرآن می‌رویم و درگیر موضوعات می‌شویم.

از هر آیه‌ای چند سوال واقعی می‌توان پرسید. سوال جزئی و تکراری نه. ملاک سوال واقعی ربط سوال به مسئله است. تبدیل سوال به مسئله مهم است.

اگر این دسته سوال‌ها برایم جواب داده شود قدرتم و توانم مضاعف می‌شود. این چنین سوالی، سوال واقعی است. سوال واقعی به قدرت و توان من اضافه می‌کند. به دانش من اضافه نمی‌کند، باید به قدرت و توان اضافه کند. اگر فقط دانش را اضافه کرد، سوال واقعی نیست. گول سوالات غیر واقعی‌تان از قرآن نخورید. تغییر رویکرد با سوال واقعی اتفاق می‌افتد.

اگر می‌خواهید نقش هر انسان و جایگاهش را در عالم بفهمید، می‌توانید از سوال‌هایش بفهمید. مختصات او نسبت به عرش مشخص می‌شود.

اگر الان بر گه‌هایی بین این جمع پخش شود و از شما بخواهیم که مهمترین سوال‌های زندگیتان را بنویسید. می‌شود از این سوال‌ها میزان دنیاگرایی، شخصیت و ... را متوجه شد. ممکن است سوال کسی معنوی باشد ولی برای دنیاگرایی باشد. انسان گاهی از خداوند سوال و دعا دارد ولی با غرور و تکبر. باید به این نکته توجه کنیم.

اگر کسی بخواهد نظام مسائل و موضوعات دریاورد و احکام کشف کند، نشانه‌ی این که توانسته است چنین کاری بکند یا نه این است که قدرت بعد از این علم است. در قرآن خواندن ما اصلاً چنین چیزی معنا ندارد. کسی قرآن را نمی‌خواند که قدرت پیدا کند. قدرت یعنی پر پروازی که ما را به عرش ببرد. قدرت یعنی پشت پا زدن به دنیا و رها کردن آن و به ملکوت رفتن. باید این قدرت در ظواهر فرد آشکار شود. به هیبت و نورانیتش بیفزاید. قرآن برای ما نور، علم، قدرت نیست. قرآن برایمان یک متن معمولی است و این خیلی بد و زشت است.

من بخاطر همین موضوع، یک مدت تصمیم گرفتم کلاس‌ها را تعطیل کنم. دیدم هر چه که دارم می‌گویم برای خودم علم و قدرت ایجاد نمی‌کند و فهمیدم هر چه می‌گویم گویا فایده‌ای است. مثل این است که نقاشی یک درخت توت را بکشی و به نقاشی درخت، ضربه‌ای بزنی تا توت بریزد. معلوم است که توت نمی‌ریزد. تصویر یک شهر رویایی ولی نمی‌توانم وارد شوم.

قرآن برای من یک نقاشی است. علم حصولی است. علم حصولی یعنی حاضر شدن صورت یک شی در ذهن.

من صورت سوره‌ی توحید را حفظ هستم. صورت معنای آیات و واژه‌ها و صورت تفسیرش هم در ذهنم است. ولی هیچ وقت نشد که من خدا را ببینم و بینم که خدا احد است. هیچ وقت چنین اتفاقی برای من نیفتاد.

وقتی علم حاصل از قرآن را علم حصولی بدانیم، در نظام سوالات ما تأثیر می‌گذارد. نظام سوالاتمان را تغییر می‌دهد. ولی وقتی من یک سوره را بخوانم و این سوره در زندگی من جاری شود، علم شهودی پیدا می‌کنم و نظام سوالاتم متفاوت می‌شود.

قرآن برای ما یک متنی است که می‌توانیم از آن علم حصولی برداشت کنیم. اگر یک نفر از ما پرسد که در قرآنتان علم شیمی هم هست؟ پاسخ می‌دهیم که بله. چون قرآن «تبیانا لکل شی» است. ولی نمی‌توانیم سوالات شیمی را از قرآن پاسخ دهیم و علمی از آن در بیاوریم.

با قرآن نمی‌توانیم شفا دهیم. نمی‌توانیم حکومت تشکیل دهیم. قرآن را می‌بوسیم و کنار می‌گذاریم.

ما قرآنی داریم که عاجز از حکومت‌داری است. این که ما بدانیم که علم ما از قرآن حصولی است و چقدر با حقیقت فاصله داریم خوب است. وقتی به جایی رسیدیم که نتوانستیم مشکلمان را با قرآن حل کنیم، نقص را در قرآن نمی‌بینیم بلکه نقص در کاستی برداشت ما از قرآن است.

کارهای ما در حوزه‌ی تدبیر همگی مربوط به علم حصولی است. البته علم حصولی مقدمه‌ی علم حضوری است و باید بدانیم که چگونه علم حصولی به علم حضوری تبدیل می‌شود.

سور مبارکه‌ی فیل و قریش نحوه‌ی قرائت قرآن، به نحوی که انسان حقایق را در درون خود جاری کند را به انسان می‌آموزند. این دو سوره به ما می‌گویند که وقتی خواستی قرآن بخوانی چگونه باید بین مسائل و موضوعات اتحاد برقرار کنی. شبیه به سوره‌ی فیل و قریش نداریم که همه‌ی آیاتش مصداق جزئی داشته باشند.

سوره قریش می‌گوید که برای ایلافشان باید عبادت رب بیت را بجا آورند. یک قضیه را که در رابطه با قوم دیگری است مطرح می‌کند و می‌گوید آن‌ها باید عبادت کنند. به ما چه ربطی دارد که آن‌ها باید عبادت کنند؟ این مثل تست هوش است.

باید بفهمیم که اگر قریش به خاطر ایلافشان باید رب را عبادت بکنند، برای من و قوم چه اتفاقی افتاده است که باید رب را عبادت بکنم؟ این مسئله ماست و سوال ما از سوره.

امکانات نقد الهی که خدا را سزاوار عبودیت می‌کند، امکانات تفصیلی و جزئی برای ما هست چیست؟

باید برویم بگردیم چه چیزی داریم که رب را عبادت کنیم.

سوره مریم می‌گوید رب سماوات و ارض را عبادت کن. قریش ایلاف را می‌بیند که خدا را پرستش می‌کنند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه چیزی می‌بیند که خدا را پرستش می‌کند و ما باید چه چیزی ببینیم که خدا را پرستش کنیم.

ممکن است تو فرزندان را ببینی و خدا را عبودیت کنی. اشکالی ندارد. خدا را عبودیت کن به هر بهانه‌ای. خدا سطح این عبودیت را بالا می‌برد. مبادا به طمع عبودیتی مثل عبودیت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از همین عبادت در سطح خودت غافل شوی. یا به خاطر عبادت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مأیوس شوی و خدا را عبادت نکنی. خدا فقط ایلاف نداده است. خدا هزاران نعمت به تو داده است و نعمت وجود به تو داده است. به خاطر نعمت وجود خدا را عبادت کن.

این سوال را جواب دهید: خدا برای تو چه کرده است که باید او را عبادت کنی؟

این سوال مثل عبارات مقتل انسان را آتش می‌زند. نعمت‌ها برای انسان عادی می‌شوند. کسانی که در شهرهای ساحلی زندگی می‌کنند شاید سالی دوبار لب ساحل بروند، آن هم بخاطر این که مهمان‌هایشان را ببرند. کسانی که در مشهد زندگی می‌کنند برایشان نعمت حرم عادی است. حتی نعمت شب و روز برای‌مان عادی است و از این نعمت‌ها عبادت رب را نتیجه نمی‌گیریم. نعمت ایلاف برای قریش یک نعمت عادی محسوب می‌شده است و این نعمت را نعمت خاصی نمی‌دیده‌اند.

می‌شد که نعمت‌ها نباشد و اگر انسان فکر کند که این نعمت گرفته شود چه می‌شود به عبادت رب می‌رسد. شعر معروف «کی به ما مامان داده بابا داده خدا داده» این شعر را باید به صورت حضوری بخوانیم.

خدا در سوره قریش انسان‌ها را دعوت می‌کند به این که او را عبادت کنند. به شکل مسئله‌ای قریش را و به شکل موضوعی همه‌ی انسان‌ها را.

انسان باید می‌فهمید که خدا را عبادت کند ولی نفهمید و خدا با زبان بچه‌گانه به او یاد داد که عبادت کند.

دلیل عبودیت خدا فقط خدا بودن خداست نه نعمت‌های خدا. ولی خدا عبودیت بخاطر نعمت را هم قبول می‌کند.

ایلاف قریش احتمالا تمجید این‌ها نیست. خدا می‌گوید ای تاجر، تو معنی پول و تجارت را می‌دانی، باید بفهمی که خدایی هم هست که امنیت را برای تو فراهم می‌کند.

اگر خواستید دیگران را به عبودیت دعوت کنید به نعمت‌های بالفعل آن‌ها دلالت دهید. عبودیت خدا را برای او مسئله کنید و برایش سوال ایجاد کنید. هر قدر افراد بتوانند خدا را در صحنه‌های عینی زندگی ببینند رغبت به عبادت در آن‌ها زیاد می‌شود. عبودیت افراد را باید از طریق مسائلشان فعال کرد. خوشا کسی که نعمت خاصش، وجود باشد و ذکر خدا.

اگر عبودیت بشود، سطح فهم انسان از نعمت‌ها بالاتر می‌رود. در مرحله‌ی بعد به خاطر نعمت رسول، عبادت می‌کند و ...

اگر در جامعه‌ای مثلاً یک دهه بینیم که نعمت‌های مطرح شده در منابع تغییری نکرده و سطحش بالاتر نرفته به این معنی است که آن جامعه رشد نداشته است.

عبادت در رشد شیب پیدا می‌کند. برای تعیین سن معنوی یک جامعه یا یک فرد سوال در خصوص چرایی عبودیت خدا می‌تواند کافی باشد. در هر سنی فرد باید به نعمت‌های خاص آن سن خدا را عبادت کند.

همه می‌توانند الان به این سوال به صورت واقعی جواب دهند که چرا خدا را می‌پرستید؟ اگر کسی گفت به خاطر این که خدا خداست، اشتباه می‌کند. علت عبادت رسول خدا این است. علت عبادت دیگر انسان‌ها نعمت‌هایی است که دارند.

منبرها محفوظات در ذهن من ایجاد کرده و من حرف دلم را نمی‌زنم. حرف‌هایی که یاد گرفته‌ام را فقط تکرار می‌کنم. بعد فکر می‌کنم آدم بزرگی شده‌ام.

روانشناسی اسلامی برای عبودیت مولفه تعیین می‌کند و عبودیت را سطح بندی می‌کند. تا علم حصولی افراد از خودشان به علم حضوری برسد.

ساعت دوم

چگونه ما باید قرآن بخوانیم که قرآن برایمان علم افزا و قدرت افزا باشد؟ و این باید تبدیل به یک گفتمان شود.

یک جواب خیلی ساده و ابتدایی این است که هر سوره‌ای که می‌خوانید را به سوالات متعدد درباره‌ی خود تبدیل کنید. مثلاً وقتی لایلاف قریش که می‌خوانید پرسید که آیا فقط قریش باید خدا را عبادت کنند؟ آیا اگر ایلاف نداشتند نباید خدا را عبادت می‌کردند؟ و هر قدر که انسان ذهنش پر سوال و پر نیاز شود بیشتر از سوره دریافت می‌کند. هر قدر که از سوره بیشتر به سوالات جواب داده شد این‌ها یعنی علم افزاست. سوالات واقعی و جواب‌های واقعی قدرت افزاست.

مثلاً وقتی یک دستگاهی می‌خواهید بسازید و از بقیه می‌پرسید، این‌ها موجب علم و قدرت شما می‌شود.

ذهنتان را پر از سوال کنید ولی سعی کنید که سوالاتتان را از خود قرآن پرسید. سوالات باید در درون شما پخته شود.

قاعده‌ی کلی در تدبر در قرآن، این است که هر دستاوردی که توسط یک حقیقت علمی برای متدبر اتفاق می‌افتد بایستی نصّ آن دستاورد در قرآن یا روایت یا هر دو وجود داشته باشد. مثلاً من توسط قرآن به جوابی رسیدم و وقتی آیات را می‌بینم روایت یا آیه‌ی مخصوص دارد. برای ما چیزی کشف نمی‌شود مگر اینکه نصّ صریح قرآن و روایت در آن است. مثل کارهای اضطراب و افسردگی که عملیاتی هستند، هر مطلبی که در قرآن با روش استخراج کردیم عین روایت و عین آیات وجود داشت.

اخیراً روی معناشناسی اضطراب کار می‌کردیم و براساس ساختار وجودی دیدیم که وقتی خوف و رجا مشکل پیدا می‌شود اضطراب پدیدار می‌شود و دومین روایتی که پیدا کردم عین همین بود. که امیرالمومنین علیه‌السلام فرموده بودند: انسان عجیب است که وقتی خوف در او غلبه می‌کند حذر بر او چیره می‌شود. اضطراب درونی که او را از کار باز می‌دارد.

پس هیچ حقیقت علمی در قرآن بر ما نازل نمی‌شود مگر آن که نصّ آن وجود دارد و این عقیده‌ی من است. من با این قضیه احتجاج می‌کنم که از روش‌های تدبر در آمده و بعد آیه را نشان می‌دهم. لذا الهامات را باید با قرآن و روایات مرتبط کرد.

خوب است که اینقدر با قرآن و روایات مانوس باشیم که هیچ علمی به غیر از آن‌ها در انسان آمد و شد نکند. و اگر یک درجه خلاف این برود گاهی یک جریان باطل را جریان‌سازی کرده است. تدبیر اگر روش‌مند باشد باید نتیجه‌اش به ظاهر آیات و روایات نزدیک باشد. درمان نیز همین‌گونه باید کلیتش از روایت و آیات باشد.

(پخش کلیپ و متن ادبی استاد رجبعلی)

انشاءالله معلم اصلی و حقیقی‌مان را بهتر و بیشتر بشناسیم. اگر دیر جواب دیدیم صبر کنیم و زود از کوره در نرویم. همین معلممان (قرآن) را نوعاً به عنوان یک انسان معمولی هم قبول داشته باشیم. از خدا می‌خواهم که این حس را داشته باشیم که این معلم مخفی دست و پا دارد. ما خواسته یا ناخواسته یک معلم مخفی در زندگی‌مان داشته‌ایم و ما فقط خواهران و برادرانی هستیم که خدمت او تلمذ کرده‌ایم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه‌ی قریش

بحث در سوره‌ی مبارکه‌ی قریش روی فعل ربّ مطرح می‌شود و هفته بعد اگر شرایطش بود فعل ربّ را توضیح خواهیم داد.

فعل راجع به انسان و خدا نسبت داده شده است و عمل تنها به انسان نسبت داده شده است. اینکه فعل ماهیتش چیست و آن که در انسان و در خدا هست یکی است یا متفاوت است را باید در مباحث تعلیم و ترکیه بررسی کنیم. مجموعه حالاتی مثل صفت و شاکله و خلیقات و حالات ذیل فعل قرار می‌گیرند. فعلاً بحث را روی فعل نمی‌برم با اینکه بسیار مهم است.

بحث قریش و عبودیت:

فعل‌های امر یا شبه امر «اعبدوا» در قرآن را می‌خواهیم بررسی کنیم.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲) سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

یکی، یکی آیات را در ذهنتان نگه دارید.

فلسفه‌ی اینکه چرا انسان باید خدا را عبادت کند؟!

وقتی سوره‌ی مبارکه‌ی قریش را می‌خوانید به یک مدل می‌رسید که این است که قرآن نعمتی برای قریش در نظر گرفته است و به خاطر این نعمت سزاوار است که خدا را عبادت کنند. حالا یا به سوره‌ی مبارکه‌ی فیل بگیرید که به خاطر سرنگونی اصحاب فیل باید عبادت کنند و یا به خاطر ایلافشان باید عبادت کنند. به طور کلی منت و نعمتی است که باعث می‌شود و لازم است که انسان به آن‌ها توجه کند و خدا را عبودیت کند.

در آیات اولیه‌ی سوره‌ی بقره بحث خلق‌کم و خلق قبل از ما، و جعل زمین و آسمان و نازل شدن آب و رویش ثمرات و یک پک از نعمات ارائه شده است که این نعمت‌ها عبودیت را لازم می‌کند.

ما فقط آیاتی را نگاه می‌کنیم که وجه اطعام و امنیت قریش را دارند یعنی سببی که انسان را به عبودیت سوق می‌دهد.

تفاوت این آیات با قریش چیست؟ در این آیات همه‌ی انسان‌ها باید عبودیت کنند و نه فقط عبودیت مختص قریش باشد.

عبودیت خدا سزاوار است به خاطر این که خدا خالق ماست.

در سیاق شرط است ولی مفهوم را می‌رساند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲) سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

شکر بعد از عبودیت است. یعنی با فرض اینکه عبودیت را قبول دارند شکر می کنند. اگر کسی اهل عبودیت خدا باشد خدا را شکر می کند. یعنی اگر در قرآن آمده که شکر کنید قبلش حتما عبودیتی باید باشد.

راجع به تولد حضرت مریم.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ... (۵۱) سوره مبارکه ی آل عمران

در این آیه ربوبیت علت عبودیت است. در سوره مبارکه ی یس آمده است که عبودیت کنار صراط مستقیم یاد شده است.

ما آیاتی که حالت نتیجه ای دارد را می خواهیم بررسی کنیم و نه همه ی خطاب ها را.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۰۳) سوره مبارکه ی انعام

رب را در آیات قبلی به طور کامل توضیح داده است.

این ها برهان های الهی برای عبودیت است و اگر از هر نبی ای بپرسی که چرا خدا را پرستش می کنی در جواب خواهد گفت که لا اله الا هو.

برای تفسیر این آیات دعای صباح امیرالمومنین علیه السلام را می توان خواند و رونمایی از این آیات هست.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹) اعراف

این دست آیات هم در قرآن زیاد آمده است. این برهان است که من از عذاب برای شما می ترسم.

سزاوار است که خدا عبادت شود چون ناظر و حاضر در همه جا هست.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۶۵) سوره مبارکه ی اعراف

و یک سطح بالاتر از قبلی است و امر به تقوا در عبودیت شده است. که تقوا جای عبودیت می نشیند و دلیل جای فعل می نشیند. و بر طبق ظاهر باید بگوید افلا تعبدون؟ که می گوید افلا تتقون؟! اگر اهل تقوا باشید عبودیت می کنید.

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٧٣) سوره ی مبارکه ی اعراف

در اینجا عبودیت و برهان آن را با بیّنه می آورد. پس ۳ مورد دلیل برای عبودیت می توان آورد: یکی با ایجاد ترس، با حاضر و ناظر دانستن خدا و با بیّنه آوردن.

اگر خواستید عبودیت را با «آنی اخاف علیکم عذاب یوم الیم» آموزش دهید باید چگونه باشد؟ یک ظرافت هایی دارد یعنی من می ترسم و نه اینکه شما را می ترسانم. منبر روی آقا و آقا روی منبر متفاوت است. معلم باید نگران عذاب باشد و دانش آموز باید نگرانی از عذاب را در چهره ی معلم ببیند. دانش آموز نباید از عذاب بترسد بلکه باید احساس دلسوزی و شفقت را در تو ببیند و اصل معلم برایش مهم بشود هر چند هیچ وقت نتواند عذاب را به طور کامل بفهمد و این برای قوم حضرت نوح علیه السلام است که باید برای سنین رشد با دقت و ظرافت به کار برده شود. ما نمی توانیم بگوییم که خدا دلالت بر عبودیت داده است با ترساندن از عذاب و ما مردم را می ترسانیم تا به عبودیت برسند، به این صورت گفته نشده است. پس باید با دقت استفاده شود.

عبودیت یک احساس نیاز به نیروی برتر است که فردی که عبد است هیچ امر و نهی را برای خودش سزاوار نمی بیند و در ازای چنین نیازی امر و نهی را از جانب کسی که او را ربّ می پندارد قرار می دهد.

عبد آن است که خود را در حکم و اخذ حکم کاره ای نمی داند.

اینکه فرد خود را نیازمند ببیند بدون اینکه اوامر و نواهی را از ربّ حقیقی بگیرد، با وجوه مختلفی در فرد ایجاد می شود:

به یکی اعتماد داشته باشد که امین است مثل رسول. و خودش را به عبودیت امین وصل کند و این شیوه ی پیامبران علیهم السلام است که مرا به عنوان امین قبول کن و امر و نهی ها را از من بگیر. ربّ من ربّ شماست. یعنی از یک انسان، کمکی برای اخذ عبودیت استفاده می کند و این برای ۷ سال اول است. اگر یک بچه ی ۴ ساله از پدر و مادرش بپرسد که چرا این کار را می کنی یا نمی کنی باید پدر و مادر بگویند که ما باید مراعات کنیم؛ این چنین تقوا در کودک تقویت می شود.

پدر و مادر با تقوا به طور طبیعی فرزندانشان را با تقوا می کنند. شما وقتی دیدار علما می روید، بچه ها به طور طبیعی به آن عالم احترام می گذارند بدون اینکه به او چیزی گفته باشند و این یعنی تعلیم عبودیت از همان ۷ سال اول. منظورم

این است که یک جایی پدر و مادر است که عبودیت را تامین می کند و یک جایی بیّنه است و یک جایی تقوای درونی موجب فعال شدن عبودیت می شود. کودکان از یک سنی وقتی می خواهند کار اشتباهی کنند پنهان می شوند و این یعنی تقوا برایشان فعال شده است و یک سری حرف ها را می توان به آنها زد.

واژه عبد نه آن قدر محکم است و نه آن قدر متشابه است و بین قرار می گیرد.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳) سوره ی مبارکه ی یونس

این آیه قدری پیچیده تر است. ربّ شما کسی است که آسمان و زمین را در ۶ روز خلق کرد. سطح متفاوتی دارد. این ها را خلاصه می گویم که اگر خواستید رویش کار کنید بتوانید.

همه ما معتقدیم که خدا را عبودیت می کنیم، به چه دلیلی خدا را عبودیت می کنیم؟ تقریباً این ها ۱۰-۱۵ آیه است که به هر حال من جزء یکی از این ها هستم. و برخی هست که ما تا کنون به آن فکر نکرده ایم، مثل آیه ی زیر:

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَما رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳) سوره ی مبارکه ی هود

یعنی سبب عبادت من این باشد که غیب از آن خداست و هر امری هم به او ارجاع داده می شود و من این را نمی فهمم که بخواهم به خاطر این عبودیت کنم. سطح عبودیت را بالا می برد یعنی اخلاص عمل فرد را بالا می برد. یعنی کسی که کارش را با دقت «انی اخاف» انجام می دهد یک دقت است و آن هم که می گوید ارجاع امر موجب عبودیت است متفاوت است. الهاماتشان و سوالاتشان بسیار متفاوت است.

نوع عبودیت در بسترهای مختلف شکل های مختلفی دارد. کسی که در ساختار لله غیب عبودیت دارد، یکپارچه وجودش خداست.

روایت است که: عبودیت یعنی هر کاری که انجام می دهد حکم خدا را دارد. اینگونه نیست که عبودیت اینقدر متشابه شود که نتوان آن را تعریف کرد.

روایت: عبد کسی است که اذنش از مولایش است. ملکش از مولایش است.

برخی می‌گویند عبد یعنی رام، نه سرکش و گردن‌کش.

روایت: هیچ مخلوق و انسانی نیست که نتواند عبد نباشد، یا عبدالطاغوت، یا عبدالله. زیرا انسان ربّ نیست پس عبد است.

انسان در هر حالتی و برای هر کاری باید امر و نهی‌ای را باید بگیرد که این‌ها در واژه‌ی عبد است و این واژه بسیار جالب است.

در سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب است که «ما کان لهم الخیره»: یعنی اختیاری ندارند.

اولا ما باید بدانیم که:

- (۱) هر کسی بداند که واقعا عبد است؛
- (۲) هر کسی باید بپذیرد که عبد خدا باشد که همه پذیرفتند و گاهی ممکن است که اشتباهی بکند که مشکلی نیست. عبد سرکش هستیم ولی عبد خدا هستیم که مشکلی نیست؛
- (۳) باید بدانیم که عبودیت ما وجه دارد و می‌توانیم وجه‌ش را کشف کنیم؛
- (۴) هر قدر که وجه عبودیت بالاتر برود، سیمایش فرق می‌کند و بالا می‌رود؛
- (۵) امکان ارتقاء دلایل برای عبودیت خدا وجود دارد. نمی‌توانید بگویید که من از بچگی خدا را به آن دلیل می‌پرستم و هنوز هم چنان است. این خوب نیست، ثابت ماندن در دلیل پرستش خدا خوب نیست. مثلا من روی یک موضوعی دارم بحث می‌کنم، عارفی برای شما سیر و سلوک را می‌گوید، و خدا اینگونه سیر و سلوک می‌گوید که عبودیتتان را ارتقا دهید.
- (۶) وجه‌هایی که خدا برای عبودیت گفته است را به صورت استقرائی از قرآن احصا می‌کنم، خودم و مختصات خودم را تعیین می‌کنم. مشخص کن که بعدا پیشرفت خودت را بفهمی. باید احساس کنید که به چه دلیل خدا را عبادت می‌کنید و آن وجه را عمیق کنید.

ما الان داریم سوره‌ی علق می‌گوییم و آیه‌ی آخر سوره‌ی علق. سوره‌ی نجم می‌گوییم و آیه‌ی آخر سوره‌ی نجم. این موضوع اولوالعزم است، نه از رسل بلکه از کتاب است. این‌ها همه یعنی قرائت.

خیلی از این موارد کاربردی است. بحث ما در اول جلسه این بود که قرآن را به گونه‌ای بخوانیم که علم قدرت‌افزا از قرآن بگیریم. و این یعنی اینکه اگر انسان بداند که خدا را برای چه می‌پرستد دیگر به هیچ وجه کوتاه نمی‌آید و قدرت یعنی جزع و فزع نمی‌کند. نه اینکه موشک هوا کنید.

حضرت آقا درباره‌ی فلسطین فرمودند: انسان چه قدر باید قدرتمند باشد که زیر این همه موشک نشکند؟!

کسی که دلیل دارد دیگر دچار توهم نمی‌شود. اگر تو دلیل داری پس هر عبودیتی باید دلیل را محکم تر کند. یعنی ایلاف قریش موجب عبودیت شد و عبودیت ایلاف را بیشتر خواهد کرد. شکر نعمت افزون کند.

این نکته‌ی مهمی است که؛ دلیل، خودش شاخص می‌شود. عبودیت را می‌توان از همین شاخص مشخص کرد، که افزونتر شده است یا نه.

آدم باید عبد شود. گفته‌اند که خواهشا بچه‌هایتان را تربیت نکنید. یعنی لازم است که شما فقط اختلال و آسیب ایجاد نکنید.

عبد اگر مسیرش باز باشد به عبودیت‌های مرحله‌ی بالاتر راغب است. نه اینکه نداند چرا دارد عبودیت می‌کند بلکه باید بداند دلیل این عبودیت چیست؟

روی این موضوع ۶ ماه تا ۱ سال باید فکر کنید. اول فکر کنید که چرا خدا را می‌پرستید و قرآن به شما گرامی دهد.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹) سوره‌ی مبارکه‌ی حجر

وجه عبودیتش رسیدن به یقین می‌شود. چقدر وجه عظیمی است.

می‌گوییم چگونه عبودیت را با وجه یقین بخوانیم؟ یقین را باید با سوره‌ی مبارکه‌ی حجر بخوانیم و نه با یقین ذهنی خودمان.

شما می‌فهمید در سوره‌ی حجر که وقتی خدا به پیامبر صلی‌الله علیه و آله والسلام اعلام می‌کند که پیامبر را عبودیت کن برای یقین، با احصاء آیات به یقین برسید. فکر کنید که یقین در این سوره چه بوده است.

در سوره‌ی مبارکه‌ی واقعه و حاقه این مضمون به حقّ الیقین تبدیل می‌شود.

مواظب باشید یقین خود را با سوره اشتباه نکنید.

این را ثابت کنید که آیا عبودیت موجود است یا نه؟ و بعد اینکه مرجع امر و نهی هایتان کجاست؟ محیط است یا...؟ حالا دلیل را بگو. هر قدر دلایل تان قوی تر ظرافت عبودیتان را بیشتر می‌بیند.

این حرف‌های یک انسان کامل است که عبودیت باید به چه نحوی باشد. من دارم از روی لوحی می‌خوانم، به من نگاه نکنید که من چگونه‌ام ولی به حرف‌هایم گوش دهید. تا الان نتوانستم که بگویم که ۱ ساعت به طور کامل برای خدا بوده است.

من نمی‌توانم بگویم که فلان کار را من برای خدا انجام داده‌ام. من را نبینید. همین قدر هم که فهمیدم که «یک عدد کار خوب هم برای خدا ندارم» هم، خوب است. به هر حال دست و پا می‌زنیم. برای خدا بودن قاعده دارد. منیت درش نیست.

*بیانات قرآن خیلی مستدل است ولی استدلال‌هایش شبیه ما نیست: «لیس کمثله شیء».

این آیات سوره‌ی مبارکه‌ی مریم انسان را از هوش می‌برد.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵) سوره‌ی مبارکه‌ی مریم

حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌گوید که خدا اراده‌اش به کن فیکون است و این عبودیت‌آور است. این‌ها جالب است که ای کاش ما قبل مردن این‌ها را بفهمیم یعنی بپرستیم برای اینکه قول خدا اینگونه است. یعنی قولش بدون سبب محقق می‌شود. سبب‌ها الکی است و خدا همه کاره است.

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵) سوره‌ی مبارکه‌ی مریم

آیات ۶۴ و ۶۵ غرر کل قرآن است.

در واقع این آیه را اگر کسی بداند عالی است. این‌ها سخنان حضرت مریم سلام‌الله‌علیها است. کسی که مانده‌های آسمانی را دیده و نوش جان کرده است.

چون خدا ملائکه را در خانه‌ی ما نازل می‌کند ما حدیث کساء می‌خوانیم. می‌دانیم که وقتی حدیث کساء می‌خوانیم ما ملائکه را می‌بینیم و کارمان راه می‌افتد.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) سوره‌ی مبارکه‌ی طه

در مقابل این عبودیت‌ها هم عدم تعبدها هم طیف پیدا می‌کند که جالب است بخوانید.

واقعا انبیاء علیهم السلام چه برکتی برای بشریت بودند. آن‌ها دلیل عبودیت شدند. شما می‌توانید بگویید عبودیت می‌کنم به خاطر آن چه که مریم سلام الله علیها را به آن اختصاص دادی، بعد می‌گویید بر برب موسی، بر برب مریم و...

کافی است شما یک ابراهیم علیه السلام در ذهنتان بیاورید که خدا یک ابراهیم علیه السلام داشت و ما می‌خواهیم وجه عبودیتمان ابراهیمی باشد.

مثل موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام ممکن است که زیاد باشند، منحصر نمی‌کنیم که فقط یک عیسی بوده است ولی می‌توانیم بگوییم که این عیسی علیه السلام و این موسی علیه السلام است. دست خدا برای عیسی و موسی آفرین تنگ نیست.

ربّ الکعبه برای حضرت امام علی علیه السلام ربّ البيت المعمور بود: یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ربّ هذا البيت را می‌خواند دلیل عبودیت را می‌گوید.

همه‌ی مراتبی که در قرآن راجع به عبودیت گفتیم در سوره‌ی مبارکه‌ی قریش رتبه‌بندی می‌شوند. جوع، یک مرتبه می‌آید از ظاهر به مراتب بالاتر حیات می‌رسد. امنیت و جوع روی حیات است.

هذا البيت روی دلیل عبودیت می‌رود. هذا البيت را اول بیت پر از بت می‌بینیم و بعد بت‌هایش را می‌شکنیم. مثل سوره‌ی مبارکه‌ی نجم که اول باید بت‌ها را بشکنی و بعد معرفی خدا می‌کند.

با ایلاف هم همین کار را می‌توان کرد که اول سطحی دیده شود و بعد سطح پیدا می‌کند. این موارد باید ساختاری دیده شوند. فعلا کارهای پیشرفته و آکادمیک و مدل‌سازی است که برای بعد می‌گذاریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه فیل و قریش (جله سوم)

تتم مفهومی استادانخت ۹۵/۲/۲۵

بعضی از سوالات که ممکن است بوسیله این دو سوره پاسخ داده شود.

صحبت امروز ما در مورد :

- چگونگی مطالعه دو سوره در قرآن

- یا چگونگی پاسخ دهی این دو سوره به سوالات ما.

به نظر می‌رسد که ما باید راجع به همه‌ی سوره‌های قرآن این طور عمل کنیم که ابتدا سوالاتمان را بنویسیم و سوره را بخوانیم و با این کار میزان رشدمان را متوجه شویم.

به بهانه‌ی این که سوره‌ی فیل بحث سوال را برای ما پرننگ کرد باید این موضوع را به همه‌ی قرآن سریان دهیم، و صرف نظر از این که بتوانیم به آن پاسخ دهیم یا نه سوره‌ها را محل سوالات قرار دهیم و سوال‌هایمان را منظم کنیم. با نظم دادن به سوالات علممان نظم پیدا می‌کند.

پیشنهاد دوستان این بود که از این به بعد در طول هفته سوال‌هایی که از سوره دارید را نوشته و ایمیل کنید. سوالات ارسالی دسته بندی و منظم شده و با این سوالات وارد سوره‌ها بشویم.

سوره فیل: بحث سوال و ورود به کل قرآن. برخی از سوالات از جانب خدا و برخی از مردم است. سوالات خدا حالت‌های متفاوتی دارد. بعضی سوالات خدا فعال کننده‌ی رویت، بعضی فعال کننده‌ی فعل و بعضی فعال کننده‌ی عمل است. اغلب سوالات مردم بخاطر لجاجت است. گاهی هم برای کنجکاوی است.

چند سوال مطرح می‌کنم که الان نمی‌خواهیم پاسخش را بدهیم. فقط می‌خواهیم که یاد بگیریم چطور از سوره سوال پرسیم و با این سوال‌ها وارد قرآن بشویم.

این که چرا سوره فیل به پیامبر خطاب شده است؟ نکته‌ی مهمی است.

منافع سوال مهم است و این که چرا خدا موضوعی را در قالب سوال طرح می‌کند؟ چرا خدا خبر یک موضوع را به صورت سوال می‌دهد؟

جایگاه سوال در تعلیم و تعلم کجاست و چه کمکی می‌کند؟

آیا سوال فقط فعال‌کننده‌ی تفکر است یا فعال‌کننده‌ی عمل و توجه هم هست؟

سوال می‌تواند نقش انذار داشته باشد پس می‌تواند فعال‌کننده‌ی توجه و عمل باشد. مهمترین سازوکاری که در نظام تعلیم و تعلم باید اصلاح شود، سوال است. بعضی سوره‌ها که سوالی‌ترند محور قرار می‌گیرند. سوره بقره برای مطالعه به این شکل مناسب است.

آیا سوالات خدا در قرآن در حوزه باورهاست یا حوزه‌ی احکام است؟

مثلاً ما می‌خواهیم در حوزه‌ی حجاب کار کنیم. از طرفان می‌پرسیم که آیا تو نمی‌خواهی سالم باشی؟ نمی‌خواهی زیبا باشی؟ نمی‌خواهی محفوظ باشی؟

اگر بخواهیم در حوزه باورها کار کنیم سراغ جملات خبری می‌رویم. که خدا چنین و چنان است. خدا در قرآن بالعکس عمل می‌کند. جایی که در حوزه توحید بحث می‌کند سوال می‌کند و در احکام با سوال جلو نمی‌رود. تعلیم و تعلم ما با روش قرآن متفاوت است. در کتاب‌های معارف ما این‌گونه طبق قرآن مباحث چیده نشده است. وقتی برای سوال متد خاصی نداشته باشیم طبق نظر خودمان پیش می‌رویم نه طبق نظر قرآن.

با سوال ایجاد مواجهه می‌کنیم بدون سوگیری. گاهی متکلم سوی کلام را در مخاطب قرار می‌دهد. کافی است که مخاطب رویت کند. دیدن همان و فهمیدن همان.

سوال وقتی در ساختار وجودی وارد می‌شود دارای طیف می‌شود. سوال‌هایی که در ابتدای ساختار هستند تفکری‌تر هستند. هر چه به سمت علم و عمل کشیده شوند تدبری‌تر می‌شوند.

سوال از فعل: "فما جزاء يفعل ذلک منکم"

آیه ۹۴ سوره بقره: "قل ان کانت ... فتمنوا الموت" اگر فکر می کنید مومن هستید مرگ را تمنی کنید. بعضی سوالات در قرآن شاخص هستند. از ترکیب "ان کنتم، کانت" می توان تشخیص داد. سوال هایی که در زندگی شاخصند مشخص می شوند. چه سوالاتی در زندگی می تواند شاخص سبک زندگی باشد.

در قرآن گاهی مفهوم سوال داریم و گاهی قالب سوال داریم.

وقتی کلمه "قل" بعلاوه "مواجهاندن پیامبر با مردم" جایی صورت بگیرد، مفهوم سوال است. اغلب این مواجهه ها سوال است.

برخی از ترکیب های قرآن در عرف عرب نبوده و مختص قرآن است. مثل ترکیب هایی که شرط می آید ولی جواب شرط نمی آید: لولا انزل السوره. بعضی می گویند که جواب شرط حذف شده است. شرط را در موضع طلب و استفهام قرار داده است. این ترکیب در قرآن اصلاً شرط نیست، نوعی از استفهام است. این نظریه را دوستانی که دکترای ادبیات عرب کار می کنند می توانند عنوان کنند.

سوال نه بر تفکر و نه بر هیچ بعدی از ساختار اثر نمی گذارد و فقط بر توجه تأثیر می گذارد و فعال سازی فعل. اگر کسی خواست ساختار تعلیم و تعلم کار کند باید بداند که عمده ی این تأثیر در فعل است. و اگر این تأثیر را روی تفکر یا عمل ببرد کار اشتباهی کرده است. اگر وارد سوال بشویم باید تمامی مبانی تعلیم و تزکیه را از نو بچینیم.

ما نظام آموزش را تفکر محور کرده ایم. می گویند که بچه ها باید چرایی را پرسند. سوال های قرآن برای رویت فعل رب و عبودیت است. نمی خواهد که فقط سوال کند! [می خواهد] سوالی [پرسد] که انسان را به عبودیت برساند. غرض، سوال نیست. غرض، غایت سوال است. چرایی و چگونگی داریم. چگونگی، فرآیند اثر را می گوید. سوال از چرایی موجب سکون می شود.

از بین سوالاتی در زندگی ما ایجاد می شود، تعداد کمی از آنها ما را به عمل سوق می دهند. یا تمرکز ایجاد می کنند یا شبهه. برخی سوالات مستقیماً به فعلیت دچار می شود. مثلاً کسی دارد غذای مسموم می خورد، ما از او می پرسیم دلت می خواهد بمیری؟ اگر بگوید می خواهم بخورم یعنی می خواهم بمیرم.

این سوال تفکری نیست، فعلی است که به عمل چسبیده است. سوالات قرآن این طور است. یعنی پاسخ به سوال همان انجام عمل است. اگر آموزش و پرورش به جای سوالات فعلی، سوالات تفکری را رواج دهد، بچه‌ها مثل ما می‌شوند. همه‌ی ما می‌گوییم که فلان باید بشود تا جامعه درست بشود. ولی کاری نمی‌کنیم تا این اتفاق بیفتد. دانستن‌های ما مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. علم ما تبدیل به قدرت و علم نمی‌شود. ممکن است دانستنی ما از سوره‌ها تبدیل به معنویت و ذکر و تقوا نشود.

"الم تر كيف فعل" فعل باید فعال بشود. فعل روح عمل در انسان است. اگر "كلم الناس بقدر عقولهم" صحبت نشود نظام فعلیت فعال نمی‌شود. پس تا فعل انسان‌ها از سوالات فعال بشود نیاز به کار زیاد است.

در سوره قریش سوال و محور اثر سوال قابل بررسی است. که ما عبور می‌کنیم.

نظام نیازهای انسان حداقل از دو کانال فعال می‌شود. نیاز است که سوال ایجاد می‌کند. سوال است که علم ایجاد می‌کند و علم است که فعل ایجاد می‌کند. بنابراین برای فعال شدن فعل لازم است که نیاز فعال شود. اگر کسی نخواهد نیازش را فعال کند، کسی نمی‌تواند برایش کاری بکند. باید از درون یک جریانی بوجود بیاید.

می‌شود افراد را با تجربه روبه‌رو کنیم تا نیاز درشان فعال شود. کار تجربه فعال سازی نیاز است. اگر تجربه‌ای نیازها را فعال نکند، کار اصلی‌اش را انجام نداده است. تجربه می‌تواند فرد را جلو بیندازد ولی ممکن است برای کسی تجربه حاصل نشود.

استفاده از متن وحیانی، عقلانی و ... و کتابت، می‌تواند نیاز را فعال کند. مطالعه می‌تواند جایگزین تجربه شود. یعنی فرد باید طوری مطالعه کند که انگار دارد تجربه می‌کند.

در صورتی سوره فیل در شما نیاز ایجاد می‌کند، که شما خودتان را در عام الفیل قرار دهید و فکر کنید که در آن زمان زندگی می‌کنید. طوری داستان را بخوانید که گویا تجربه‌اش کرده‌اید. یکی از بی‌هنری‌های ما این است که نمی‌توانیم متن را طوری بخوانیم که برایمان تجربه شود. اگر این سوره را برای حضرت ابوطالب یا برای عبدالمطلب می‌خواندند تأثیرات فوق العاده‌ای برایشان داشت. چون آن صحنه را دیده‌اند.

اگر از کسی بخواهیم، خاطره‌ای از یک جریان تعریف کند که خدا را در آن دیده است؛ هیچ کس سوره فیل یادش نمی‌آید. چون کسی سوره فیل را ندیده است. معمولاً یک تصادف یا اتفاقی را عنوان می‌کند که تجربه کرده باشد.

سوره فیل باید جزء تجربه‌های ما بشود. همه‌ی قرآن باید این طور بشود. مثلاً داستان حضرت عزیر علیه السلام باید برای همه‌ی ما اتفاق بیفتد، باید تجربه‌اش کنیم.

کیفیت فعل رب در هر موقعیتی نسبت به شرایط متمایز دیده می‌شود. کیفیت فعل رب در داستان اصحاب فیل به نابودی اصحاب فیل و در داستان حضرت مریم سلام الله علیها به تولد حضرت عیسی علیه السلام ختم می‌شود. دیدن کیفیت فعل رب در داستان‌های مختلف قرآن موجب می‌شود خدایی در وجود انسان شکل گیرد که بزرگ باشد و انسان بگوید الله اکبر.

انسان‌ها به زندگی خودشان نگاه می‌کنند و کیفیت فعل رب را فقط در زندگی خود آنالیز می‌کنند. بعد می‌گویند که خدای من ناتوان و فراموش کار است. چون در زندگی خودشان فقر، بیماری، قرض و ... دارند. پس خدایشان بزرگ نمی‌شود. ما فعل خدا را فقط در زندگی خودمان تجربه می‌کنیم، با نوسانات فراوان. بعد نتیجه‌گیری می‌کنیم که خدا ناتوان است. اگر جلوه‌های مختلف خدا را بنینم قضاوتم در مورد خدا ناقص است.

هبوط انسان غایتی داشته است. انسان روی زمین آمد که حقایقی را کشف کند. در جواب این سوال که چرا انسان را روی زمین قرار دادی، خدا فرمود که اگر انسان روی زمین نمی‌آمد خیلی از اسماء را متوجه نمی‌شد.

تعلیم اسماء به انسان روی زمین اتفاق می‌افتد. در این سیر ما در غایت و روند رسیدن با همه‌ی بنی آدم شرایط یکسان داریم. در این مسیر بعضی‌ها پیامبر شدند. این آغاز تبعیض خداست. به بعضی‌ها فضل بیشتری داد. این قاعده تفضیل است.

پیامبران می‌توانند مسئولیت‌های بیشتری قبول کنند. خدا همه‌ی این تفضیل را در متن کاملی گزارش داده است. علت این گزارش خدا این است که توان‌های فعال شده را در معرض مشاهده‌ی همه قرار دهد. گزارش معراج رسول صل الله علیه و آله را داده است که همه معراج را تجربه کنند. گزارش حضرت موسی علیه السلام را داده است که همه موسایی بشوند. خدا همه چیز را برای همه می‌خواهد بصورت کامل. همه می‌توانند به علم حاصل از تجربه برسند.

در واقع یک نفر در این جمع به سفر زیارتی می‌رود و پول خرج می‌کند. ما می‌توانیم بدون این که زحمت‌ها و هزینه‌ها را متحمل شویم، به علم حاصل از زیارت او برسیم. خدا نظام عالم را طوری خلق کرد که هم با تجربه و هم با علم به تجربه می‌توان به نتیجه‌ی واحدی رسید.

مگر خدا حضرت عیسی علیه السلام را بدون پدر متولد نکرد. چرا دوباره خدا این کار را تکرار نکرده است. جواب این است که خداوند مگر یکبار این کار را نکرد. شما از این یکبار نتیجه گرفتید. خدا معجزات پیامبران را گزارش داده است، پس ما می‌توانیم همه‌ی معجزات انبیا را ببینیم و همان اثر در ما ایجاد بشود. این می‌شود فعال سازی فعل و دیدن فعل خدا.

[رویت] کیفیت فعل خدا باید فعل را در ما فعال کند. فعل، علم فعال است نه علم آرشویی. فعل، علم جاری است. ما به علم آرشویی انس گرفته‌ایم. این که علم کتابخانه‌ای شد، کار شیطان بود.

امیرالمومنین علیه السلام می‌توانسته است کتاب بنویسد و کتابخانه داشته باشد. ولی ترجیح داده‌اند که علم بالفعل را ترویج کنند نه علم بالقوه را. کتابخوانی کم است چون کتاب‌ها در صحنه‌ی زندگی نمی‌آیند و مشکلی را حل نمی‌کنند. بالقوه‌اند نه بالفعل.

ما اگر تعاملان با قرآن درست شود می‌توانیم از دیگر کتب هم استفاده کنیم. اگر کسی قرآن را نخواند در هر جایگاهی که باشد امکان تجربه‌ی علم را ندارد. قرآن همه‌ی علوم را سامان دهی و نظام دهی می‌کند. اگر کسی بدون نظام وارد کتاب‌ها و علم‌ها بشود دچار تشتت می‌شود. هرمنوتیک در موضوعات ایجاد می‌شود، امکان فهم موضوعات گرفته می‌شود. طرف به هر جایی برسد، می‌گوید این، آن نیست و نتیجه‌ای نمی‌گیرد.

در خواندن قرآن باید انسان تجربه کند که مثلاً روزی حضرت یوسف علیه السلام بوده است و اتفاقاتی که تجربه کرده است را بتواند برای دیگران تعریف کند. در مرحله‌ی بعد خودش را جای برادران یوسف علیه السلام قرار دهد و تجربه کند.

قرآن زاویه‌های مختلفی را از یک داستان بیان کرده است و ما می‌توانیم خود را در هر جای داستان جاگذاری کنیم. می‌توانیم دانه‌ای باشیم و خدا ما بشکافد و بعد بگوییم خدا فالح الحب و النوی است. اگر دانه نباشی و نشکفی ولی بگویی خدا فالح الحب و النوی است دروغ گفته‌ای. تو ندیدی که خدا فالح باشد.

اگر کسی اسم فالح الحب و النوی را بلد باشد و دعا کند، دعایش اثر دارد. چون علمش اثر دارد. علمش فعلیت دارد. خودش مظهر فالح الحب و النوی است. اسم خدا را با خودش حمل می‌کند. علمش فعلیت می‌شود. این انسان

می تواند رود نیل را بشکافد. موسی علیه السلام چون اسم فالتق الحب را با خود حمل می کند می تواند انفلاق ایجاد کند. از این علم، کار برمی آید.

قرآن می تواند انسان را به بی نهایت برساند بدون این که بخواهد همه را تجربه کند. قرآن بخوانید و یکی یکی داستان ها و اتفاقات را تجربه کنید. ختم مکرر قرآن به خاطر همین توصیه شده است. اگر غیر این درست بود به هر کس یک سوره می دادند و می گفتند تو همین سوره را بخوان. انسان این تواند کل قرآن را ختم کند و تجربه کند. در هر مرتبه ختم یک مقدار تجربه اتفاق می افتد.

داستان اصحاب فیل، داستان من است که آن زمان بودم. خطاب سوره هم از من می پرسد " آیا ندیدی ". مگر من هزار و اندی سال پیش بودم که داستان اصحاب فیل را بینم. تمام این داستان اصحاب فیل به یمن وجود پیامبرصل الله علیه و آله اتفاق افتاده بود. که الان نمی خواهیم در این مورد صحبت کنیم.

نگاه ما به متن اگر نگاه به تجربه ای رخدادهای بیان شده باشد؛ رخدادهای بیان شده را متناسب با فهم خود تجربه می کنیم. حالا شروع کنیم به تجربه کردن، و هر چه آن ها را بیشتر تجربه کردن...

چون کسی داستان اصحاب فیل را رویت نکرده است به حضرت ابوطالب تهمت می زنند که ایشان توحیدشان قوی نبوده است.

اگر انسان رویت کند ممکن است با سوره ای فشارش بیفتد، بی هوش بشود. "فخر موسی صعقا" برای انسان اتفاق بیفتد. خدا بخیل نیست و رحمن است. خدا می خواهد همه به مقام انبیا برسند. خدا به انسان ارزش می دهد. ما عیال خدا هستیم. بنده ی خدا هستیم. سیستم یک پویایی و نشاطی دارد که هر روز می توانی جای یک پیامبر زندگی کنی. شخصیت ها را مقایسه نکن. همه ی شخصیت ها را حس کن و بعد قضاوت کن.

چطور می شود هم موحد تام باشی و هم مثل حضرت مریم سلام الله علیها بگویی " یا لیتنی کنت نسیا منسیا ". این جمله ی حضرت مریم سلام الله علیها در توحید او خللی وارد نمی کند. بلکه می خواهد بگوید که این مقام طهارت فاطمی است. جایی که انسان طهارتش را از خود خدا می گیرد و خودش چیزی ندارد. حضرت مریم سلام الله علیها منطقه ی طهارتی خاصی را ایجاد کرد.

متن قرآن برای ما بیگانه است. از خواندنش تجربه‌ای برای ما ارتکاز نمی‌شود. کسی که قرآن ندارد ۶۰ سال زندگی خودش را دارد. کسی که قرآن دارد زندگی تمام بشریت را دارد. و این ۶۰ سال در برابر زندگی تمام بشریت هیچ است.

اگر محفلی تصمیم بگیرد که گفتمانش گفتمان قرآن باشد، برای انسان‌ها عجیب است. بخاطر این است که جامعه از قرآن فاصله گرفته است. و گفتمان قرآن نامأنوس شده است.

قرآن برای آدم‌ها کتاب تجربه نیست. مادرها مادر موسی علیه السلام را تجربه کرده‌اند؟ نه. حتی مرد می‌تواند مادر موسی علیه السلام شدن را تجربه کنند. قرآن می‌تواند جنسیت را بردارد و مرد تجربه‌ی زن بودن را داشته باشد و زن تجربه‌ی مرد بودن را.

سوال: دلیل محکمه پسندی برای این نوع برداشت از قرآن دارید؟

جواب: من دلیل محکمه پسندی ندارم که بتوانم اثبات کنم. ولی می‌گویم که این خبر دادن از همه‌ی اقوام گذشته برای چه بوده است؟ مثل این که الان از من دلیل بخواهند که چه دلیلی دارید که اثبات کنید الان روز است.

بدیهی دلیل بردار نیست. خدا، خداست. و قرآن کلام خداست. کلام خدا صدق است و اتفاق افتاده است. بعضی از سوال‌ها مثل سوال شما را نمی‌توانم جواب دهم. مثل این است که بخواهم برای روز دلیل بتراشم. حضور شی نزد شی دلیل وقوع شی نزد شی است.

کلام خدا نزد انسان دلیل وقوع کلام خدا نزد انسان است. حقیقت کلام خدا نزد انسان دلیل وقوع حقیقت کلام خدا نزد انسان است. نمی‌توانید یگویید که کلام خدا نزد شما نیست. چون کلام خدا نزد شما است.

"لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر" یعنی همه قرآن دارند.

ساعت دوم

بحث ما از اول جلسه راجع به این بود که سوره‌ی فیل و قریش را در کل قرآن چگونه می‌توان مطالعه کرد:

- از منظر «سوال» که فعال کننده‌ی فعل است.
- دومین موضوع «فعل ربّ» است که می‌توان کار کرد.
- آیا این رویت فعل رب فقط برای اصحاب فیل قابل رویت است یا نه؟ که گفتیم نه. و در کل قرآن می‌توان فعل ربّ را دید.

در این آیات نگفته وقتی شما فعل ربّ را رویت می‌کنید چه کار باید بکنید. و این یعنی ظاهراً رویت فعل رب خودش نتیجه است. در واقعاً ما بایستی به اصحاب فیل نگاه کنیم؟ برای اینکه فعل رب را ببینیم. یعنی فعل رب را برای اصحاب فیل می‌بینید که فعل ربّ را بفهمید. فعل رب برای اصحاب فیل یک مصداق است.

فعل ربّ یعنی تجلیات خداوند در عالم. هر جایی که خدا جلوه کرده است فعل است. اراده‌ی خدا ظهور یافته است. اسماء‌الله با فعل متفاوت است. اسم جنبه‌ی سبب دارد ولی فعل خود جاری شدن اراده است. فعل ربّ در جهت ربوبیت و سوق به کمال در اشیاء و انسان‌هاست.

خلقت نتیجه‌ی فعل است، خلق کردن فعل است. فعل همه‌ی «مصدرهایی» است که برای خدا به کار می‌بریم. که یا به صورت فعل یا به صورت اسم فاعل یا به صورت اسم به کار می‌بریم.

*ولی وقتی فعل را می‌گوییم ناظر بر این است که در یک جایی قابلیت رویت و نشان دادن دارد.

در داستان بنی اسرائیل در سوره‌ی بقره این قوم شبیه قریش می‌شود. وقتی می‌خوانید لایلاف قریش، قریش بار منفی ندارد ولی وقتی کمی قبل و بعد سوره و کل قرآن را می‌بینید می‌فهمید که از قریش به مشرکین نام برده شده است، مخصوصاً سوره‌ی مبارکه‌ی یّنه، که پیامبر را به شعب ابی طالب محصور کردند. و این شرک قریش بود که دسته جمعی این کار را کردند و برای بنی اسرائیل هم چنین اکثریتی در کار بود. بنی اسرائیل امتیازاتی گرفتند که در ابتدا به آنها گفته می‌شود: «یا بنی اسرائیل... انی فضّلتم علی العالمین» و کمی که پیش می‌رود بنی اسرائیل دو دسته می‌شوند.

* حضرت علامه طباطبایی می‌فرمایند که خصلت اعراب در زمان پیامبر شبیه خصلت بنی اسرائیل است. البته ممکن است که این تطابق کامل نباشد ولی کلیت بحث وقتی مطرح می‌شود دو فضا را نشان می‌دهد. نمی‌خواهیم جزء به جزء پیش برویم.

گاهی کسی را نگاه می‌کنند و از یک اعتباری به او قریش می‌گویند و گاهی از دیدی دیگر نگاهش می‌کنند و او را مشرک می‌دانند و این به اعتبار نگاه‌هاست و گرنه افراد مشترک‌اند.

«..... نعمتی اللّٰتی انعمت علیکم....» این نعمت‌ها فعل ربّ است.

«نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوءالعذاب....» این هم فعل رب است.

برای بنی اسرائیل دو برهه ذکر می‌کند: یک برهه از نعمت‌هایشان است و یک برهه از کفرهایشان گفته می‌شود. و این‌ها سیر دارد و با «اذ» گفته می‌شود یعنی نقاط مهم زندگی بنی اسرائیل آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

ناگهان برنامه و سیر تغییر می‌کند. در فضای ایمان صحبت می‌کند و می‌گوید آن چیزی که برای خدا مهم می‌شود ایمان و عمل صالح است و خطاب را کلی می‌کند و کاری با بنی اسرائیل ندارد. خطاب ظاهراً به جامعه‌ی مسلمانان است و بعد از آن دوباره به ادامه‌ی داستان برمی‌گردد. و علامه این رفت و برگشت را به مثابه‌ی قریش می‌داند.

عرب آن زمان مثل بنی اسرائیل حس گرا بودند. اینکه حضرت موسی علیه السلام رحلت کرده یک عده‌ای یهود شدند. یک موضوع خاص را که مربوط به بنی اسرائیل بود را به یک موضوع عامّ تبدیل کرد. و هر کسی باید این "اذ"ها را در زندگی خود ببیند و بررسی کند. اریث خیلی شبیه «اذ» است.

لابه لای داستان‌ها یک آیه می‌آید که آیه‌ی ۶۲ است و می‌آید خاص بودن این جریان را عامّ می‌کند. یعنی می‌خواهد سیر بنی اسرائیلی جامعه را بگوید.

انسان ۳ شان متمایز دارد. یک فردیت دارد که محض است. یک فردیت اجتماعی دارد و یک جامعه دارد. جامعه نظاماتی است که در یک جامعه هستند. فکر کنید کسی شهر و اقلیمش ترکیه، روسیه و باشد. تمام معادلات

زندگی او متفاوت است. فکر کنید که شهری جنگ شود یا ویروسی در آن شیوع یابد، اگر یک نظام امنیتی قدر نباشد همه در عرض زمان کوتاهی به هم ریخته می‌شوند.

نظامات اجتماعی یک اولیتی پیدا می‌کنند که اولویتشان نوعاً از فرد بالاتر می‌رود. اگر اباعبدالله الحسین علیه السلام جان خود و خانواده‌اش را به خطر انداخت به خاطر اهمیت نظامات جامعه بود. تقریباً بیشتر آیات قرآن از مدخل جامعه وارد انسان شده است. و تمام موضوعات جدی و پیچیده از جامعه آمده است.

ساختار جامعه یک هویتی پیدا می‌کند که ناخواسته در تک تک افراد جامعه تاثیر کاملاً جدی می‌گذارد. مثلاً نبی‌ای مثل موسی علیه السلام خلق می‌شود که بنی اسرائیل را از فرعون نجات می‌دهد و این یعنی منت خدا بر تمام یک جامعه. وقتی خدا فعل رب را برای انسان مطرح می‌کند از جامعه به فرد است. یعنی انسان باید فعل رب را از جامعه بفهمد. حتماً برای هدایت اصل جامعه نیاز به عملیات داریم. کسی که قرآن می‌خواند نمی‌تواند نسبت به جامعه و نظام آن بی تفاوت باشد.

هجرت یعنی رفتن که بیایم!!!

شما یک موقعی یک دشت وسیعی دارید که می‌خواهید با آب پاش آبیاری کنید نمی‌شود. شما باید نظام سازی کنید، باید نهر بندید. شما نمی‌توانید بگویید که گیاه من رشد کرد و من کاری با بقیه ندارم. زندگی اجتماعی قصه‌ی کشتی و سوراخ بودن کشتی است.

آیات سوره‌ی بقره تلفیقی از آیات سوره‌ی فیل و قریش است.

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (٧٥)
وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضِبِهِمْ إِلَى بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٧٦)

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (٧٧)

وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (٧٨)

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ
وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (٧٩)

فعل ربّ به اعتبار بستر متفاوت می شود و نوع سوالات متفاوت می شوند.

اف... او لا.....

بنی اسرائیل یعنی گروهی که به واسطه‌ی فعل ربّ یعنی عملیاتی که حضرت موسی(ع) به اذن خدا آنها را از فرعونیان نجات داد و یک مرتبه صاحب املاک و منافع شدند. پس موسی آمد و با خودش پول و مقام و ... آورد. هم چنین از خوف فرعون نجات یافتند.

در قریش امنیت به واسطه‌ی کعبه بود و حتی می دانستند که به واسطه‌ی خدا است و اگر بت می پرستیدند به خاطر این بود که بازار کعبه و بت پرستی کساد نشود.

مهم رویت فعل رب از مسیر فعلیت‌هایی است که در جامعه تجلی می یابد. جاهایی که توسط خود ایمان و مومن بودن، اطعام و امنیت به هم ریخته است (و در سوره بقره هم هست). اتفاقا خدا جامعه را در معرض ابتلائاتی قرار داد که خوف و جوع دارد. و این یک منظر است که خدا گفته باید بایستی هر چند در اطعام و امنیتان خلل وارد شود. انسان برخی مواقع تغییراتی که دارد از تغییرات جامعه منبعث شده است و آگاه نیست و اینقدر پیش می رود که شبیه جامعه می شود. اتفاقا وقتی سوره‌ی بقره را نگاه می کنید می بینید که شیوه‌ای از فعل ربّ است که از مسیر جامعه باید فعل ربّ را بفهمید و نه فرد. خطاب‌ها به جامعه است. درست است که می گوید یا ایها الذین آمنوا ولی باز هم جمع است.

اگر کسی بگوید که کجاها انسان می تواند فعل ربّ را ببیند باید بگوییم در عرصه‌های اجتماعی است. و لایه‌های مختلفی در عرصه‌های اجتماعی وجود دارد ایمان‌های مختلف و یوم الله قابل رویت است.

گاهی می نشینم فکر می کنم که چند سال از انقلاب گذشته؟ ۴۰ سال. حکومت و اقتصاد و وزرا را ببین. فکر کن که همان شاه بود. اگر شاه بود چه می شد؟ و شروع می کنم به بازسازی ذهنی حکومت شاهنشاهی در این ۴۰ سال، و می بینم که وا مصیبتا. صحنه‌ها و فکرها و تخریب‌هایی که می بینم می فهمم که چقدر الان خوب است.

ما نمی توانیم فعل ربّ را ببینیم چون خوبی‌ها را نمی بینیم. ما اگر در طاغوت بودیم "و ما رمیت اذ رمیت" نداشتیم و خیلی چیزهای دیگر... و زیرآب حکومت اسلامی را می زنیم و آنگاه دیگر انصافی وجود ندارد. فعل ربّ یعنی اینکه اگر جامعه‌ای حتی اگر هم بنی اسرائیل باشد بهتر از این است که تابع فرعون باشد.

خدا قریش را رها کرد ولی بقیه‌ی داستان قریش را با بنی اسرائیل ادامه داد. در قرآن بقیه‌ی داستان را بنی اسرائیل می نویسیم و قریش می خوانیم.

آیات سوره‌ی بقره بسیار پر رمز و راز است و تفسیرش به خاطر همین عمقی که دارد توسط عموم غیر ممکن است. هارمونی ظاهری ندارد. مثلاً از وسط سوره داستان موسی علیه السلام را رها می کند و داستان عوض می شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)

ما يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵)

نکته‌ی جالب: اطلاق اهل کتاب و مشرک را می توانیم اطلاق عام بگیریم تا بتوانیم بهتر بخوانیم. اگر جامعه را یک بستر ببینیم، فعل ربّ موجودی فی کلّ زمان و فی کلّ مکان. و اقتضا و شرایط و شاء برای فعل ربّ لازم است.

نکته‌ی کاربردی: اگر می خواهید در خانه‌ی شما اتفاقات خوب بیفتد باید ظرف اتفاقات خوب تحقق یابد. باید ظرف فعل خدا در خانه‌ی شما فعال شود. فعل خدا در همه جا جاری است در همه جا و به همه نحو ولی ما می گیریم یا نه. فعل ربّ زمان بردار است. حال و ماضی و مضارع است. مگر خدا متغیر است؟ نه. بستر تغییر می کند.

اگر این کلاس می خواهد فعل خدا را ببیند باید اقتضای فعل ربّ را ایجاد کند تا مثلاً فعل رحمت را ببیند و گرنه باید فعل هلاکت را از ربّ ببیند.

یفعل الله ما یشاء: اراده بعد از ظرف ایجاد می کند و فعل خدا زمان بردار می شود. فعل خدا آن تجلیات خداست که در بستر زمان و در زمینه‌های مختلف قابلیت تحقق می یابد از جانب مفعول و نه از جانب فاعل.

حضرت مریم سلام الله علیها و مادران و پدران گرامی‌شان زمینه را چیدند که در او یک قوه‌ی قدسیه ایجاد شد و بستر نزول حضرت عیسی علیه السلام شدند.

اقتضا فراهم کردن برای فعلیت تامّ خداوند در عالم..... و از آن به بعد بین.... تمامی استعدادها شکوفا خواهند شد. خدای ما یک خدای متغیر است که رحمت دارد و وقتی نگاه می کنید بنی اسرائیل یک موقعی نعمت دارند و یک موقعی توبیخ می شوند و یک موقعی نعمت از دست می دهند. رنگ فعل خدا برای این ها عوض می شود. اگر وقت داشتید این کار را انجام دهید:

(۱) آیاتی که فعل خدا هست را در بیاورید. فعل در قرآن یا فعل خدا یا فعل انسان است. همه جا مربوط به فعل خدا نیست.

(۲) فعل خدا را به علاوه ی هر چه که با او آمده می کنید. مثلا اراده، شاء: یفعل ما یشاء، یفعل ما یرید.

طلب، ظرف را بزرگ می کند و ظرف موجب ظهور فعل ربّ می شود. حدود ۱۰۲ تا فعل در قرآن آمده که حدود ۲۰ تا برای خداست. اصلا همین که خدا فعل را هم برای خودش و هم برای انسان به کار برده است جای بحث دارد.

هر جایی که فعل را می آورد حتما ظرفش را قبلش آورده است. "کان امرالله مفعولا" قبلش آمده که قومی هلاکت یافته اند.

(۳) فعل خدا به اراده و شاء اوست. می گوئیم چه چیزهایی با شاء و اراده آمده است؟ مثلا یهدی.

پس باید ببینید چه واژه هایی در قبل و بعد با فعل خدا آمده اند.

یفعل ما یشاء و یهدی من یشاء: یعنی این دو در لایه ی فعل است. بایستی این ها را ببینید.

فعل الله و فعل ربّ متفاوت است. فعل ربّ حکم رفع نقص را دارد. در سوره ی مبارکه ی فیل می توانیم راجع به فعلیت فعل خدا نسبت به اصحاب فیل مطالعه کنیم و این کیفیت را می توانیم روی کیفیت فعل خدا به صورت مطلق ببریم و کلمات مرتبط با فعل خدا و مقدمات و لوازم را شناسایی کنیم. شاء مقدمه ی فعل خداست.

پس فعل خدا را به یک مفهوم تبدیل می کنیم. امر مقدم بر فعل می شود. مفهوم کاری که می کند این است که فعل خدا را در صحنه ها و عرصه های مختلف زندگی تعمیم می دهد و یک چشم فعل بین در انسان پدیدار می شود. و ما را از کوری و ندیدن نجات می دهد.

کسی که این دعا را کند: ما را از کوری و ندیدن نجات بده. ندا می آید که ای شیخ شوخ! در حوزه‌ی فعل الهی تحقیقی بفرما. که مفهومی از فعلیتی فعل ربّ به دست آوری، و این گونه می توانی فعل ربّ را در جامعه بیشتر ببینی...

سیر فراز و فرود زندگی یک جامعه بسیار محسوس تر از زندگی تک تک افراد است. و فعل وقتی است که اراده‌ی خدا جاری می شود، و بالا برنده یا پایین برنده‌ی جامعه باشد. گاهی اراده‌ی خدا اهلکنا است.

در صورتی فعل رب تبدیل به یک مفهوم می شود که از یک مصداق که اصحاب فیل است به رویت جاری شدن فعل برسد.

*انسان فعل خدا را فقط در یک صورت می بیند: فقط موقعی می بیند که حضور خدا را در لحظه لحظه‌ی زندگی به صورت مستمر بداند.

ما فکر می کنیم که خدا نوزاد را خلق کرد و بقیه اش به عهده‌ی پدر و مادرش می شود. در صورتی که فعل خدا را باید فعل دید، مصدری ندید. باید در هر لحظه حیات را حس کرد. این گونه نیست که صبح از مرگ احیا شدم و می گذرد تا وقتی که بخوابم. انسان هر لحظه زنده می شود و می میرد.

تمام اتفاقاتی که در یهود و مسیحی و شیعه افتاد به خاطر این بود که فعل خدا را حادث ندید. اگر کسی اینگونه هر لحظه وجود را ببیند خیلی شبهاتش برطرف می شود. اگر خیلی از سوالاتمان را واکاوی کنند، بسیاری از سوالاتمان در رابطه با هستی، زندگی و هستی بخش به دلیل عدم مشاهده‌ی فعل خدا در هر لحظه است.

اگر کسی که فعل خدا را در هر لحظه ببیند، نظام سوالات او متفاوت می شود. نیازهایش هم متفاوت می شود. یعنی مثلا من می گویم غایت خلقت خدا از خلق من چیست؟ یعنی خدا را جاری ندیده است. آدمی که خدا را در هر لحظه می بیند نمی گوید غایت خلقت چیست؟ بلکه می گوید لقاء خدا پس از برداشته شدن حیات دنیا چگونه است؟ و این دو سوال یکی است در ۲ عبارت متفاوت. نکند من از این دیدار جا بمانم...

آدم می ترسد که سوال پرسد. می فهمند که آدم توحید ندارد، دیگر سوال هم نمی شود کرد.

فعل خدا باید با کیفِ پرسیده شود. بهترین سوال برای فهم فعل، کیف است که چه بوده، چه هست و چه می‌شود؟
کیفیت فعل ربّ را دیدن یعنی « فرآیندی» دیدن.

در فعل، حدث و فعل مهم است. یعنی فعل ربّ در زندگی تو چگونه است؟ نطفه، علقه، انسان و و این فرآیند
فعل ربّ است. فعل ربّ نظام فعلیت انسان را فعال می‌کند و این اولین کاری است که انجام می‌دهد. چون نظام
توجهی است. فعلی که اینجا می‌بینید یعنی خارج شدن از نهفتگی و واقع شدن در آشکاری.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فیل و قریش (جله چهارم)

نختم مفهومی استاد اخوت ۱۳۸۱/۱۵

فضیلت شب نیمه شعبان شبیه فضیلت شب قدر است. ان شاءالله در این شب قدرت اتصال به غیب و ایمان حقیقی بر ایمان حاصل شود صلواتی بفرستید.

بحثمان راجع به سوره فیل و قریش بود. چند نکته از قریش مانده بود که می‌گوییم. در مورد سوره فیل و قریش اگر بخواهیم مطالبمان را دسته بندی کنیم، چند نکته مهم می‌شود؛

۱) در سوره ذکر می‌شود که برای ایلاف قریش (دلیلی که ایلاف ایجاد شده) ضرورت دارد که افراد عبودیت کنند، و گفتیم دلایل عبودیت در آیات قرآن چه چیزهای دیگری می‌تواند باشد، یعنی در قرآن پیدا کنیم که عبودیت، چرا؟ و اگر چرایی عبودیت مشخص شود، چگونگی اش هم مشخص خواهد شد. و در ذیل موضوع عبودیت است که مراتب عبودیت را می‌توان بررسی کرد و خانم شهید زاده کار کردند.

۲) موضوع دوم که از قریش بگیریم و در کل قرآن بررسی کنیم، این است که به طور کلی: «برای چه چیز چه کاری باید انجام داد؟» که یا به صورت مفعول له، یا لاجله و یا با لام تعلیل می‌آید؛ یا به صورت امر، یا جمله خبری آمده است که در قرآن طیف جالبی به ما می‌دهد. که می‌توان گفت این مطلب بررسی اختصاصی «لام تعلیل در قرآن» است، زیرا ما لام غایت و ... هم داریم که در بحث ما نیست.

برخی آیات هست که لام تعلیل می‌آید ولی در افزایش «چه کار؟» نمی‌آید، که فرد خودش باید آن را به دست آورد. لام تعلیل حالتش تقریباً حالت شرط و جزا است. بحثی که به عنوان حجت در دوره سوم رشد بررسی می‌کنیم از همین لام تعلیل به دست می‌آید.

۳) موضوع سوم که در سوره فیل و قریش قابل بررسی است و به آن گریزی زده شده است، "موضوع و مساله" در قرآن است. این یکی از مسائلی است که بحث شد.

۴) موضوع چهارم اشتقاق و مشتق در قرآن است (گریز زده شد ولی باز نشد). مشتق را شما این گونه می‌خوانید که اسمی اسم فاعل یا مفعول است مثلا ضارب یا مضروب. با مشتقات ما حالات مختلفی را تصریح می‌کنیم. و حالت مختلف را به مصدر بار می‌کنیم و این دست ما را باز می‌کند که یک مصدر را در حالت‌های مختلفی ببینیم. یکی از موارد مشتق در قرآن همان مشتقی است که در کلام عرب معرفی می‌شود، منتها مشتقی که این جا مطرح می‌شود این است که یک قومی در یک زمانی یک حالتی داشتند، حالت‌هایی که به آن قوم بار شده است. به حالت‌های مختلف می‌توان مشتق‌ها را آورد که در اصول جدید آمده است. مثلا قریش در زمانی که ایلاف دارند اسمشان قریش است. همین قریش وقتی پیامبر بینشان می‌آید با اینکه ایلاف دارند و بینشان دشمنی اتفاق ایجاد می‌شود این‌ها مشرک می‌شوند. قالبشان مشرک می‌شود؛ در واقع توصیفاتی که به فرد در طول زمان داده می‌شود حالت او را تغییر می‌دهد. مثلا یک نوجوانی که جوان شده و ازدواج کرده و بچه دار می‌شود، نوجوان مصدر است و بعد مشتق می‌شود که زوج می‌شود و بعد امّ یا اب می‌شود که این هم مشتق شده است. نقش‌های مختلفی می‌پذیرد.

می‌خواهیم بگوییم که انسان یا جامعه حالات مختلف بردارند. وقتی حالات مختلف بردارند، وضعیتشان متمایز نشان داده می‌شود. برای هر کدام از این حالات یک حکم متناسب وجود دارد. این مساله در فقه بسیار مهم است و مبنای کارهای زیادی است. مثالش این است که فرزند کسی در خانه‌اش نماز نمی‌خواند، این یک انسان است که نماز نمی‌خواند یا کلی نمی‌خواند یا دست و پا شکسته، اسمش می‌شود ساهون، با اینکه فرزند من است. به اعتبار اینکه او فرزند من است: فرزند است. حالا اگر مادری به فرزندش به اعتبار ساهون بودن توجه کند این از یک منکر حمایت کرده است. ولی اگر به اعتبار اینکه او فرزند است و نه اینکه ساهون بوده است این کار واجب یا لازم یا مستحب بوده است.

مثال‌های این‌ها زیاد است که حد و حساب ندارد. مثلا برادر یا خواهرتان با شما دشمنی کرده است، و نمّام و دو به هم زن شده است ولی از آن طرف برادر یا خواهرتان است. به اعتبار نمّام بودن باید یک برخورد کرد و به اعتبار خواهر یا برادر بودن یک برخورد. و این یعنی مرتبه‌ای دیدن.

درباره‌ی قریش هم چنین است، در اینجا اسمشان قریش است و به اعتبار تالیف دیده می‌شود، ولی در سوره‌ی بینه آن‌ها را مشرک می‌بیند.

این نکته‌ی مهمی است که باید از این سوره بگیریم و کار کنیم و برویم. البته هر کدام از این‌ها را که بخواهیم و توضیح دهیم ممکن است بسیار توضیح داده شود و به خودِ دوستان محول می‌کنیم.

وقتی در قرآن بررسی می‌کنید از لام تعلیل و امر شروع می‌کنید ولی بعد می‌بینید که فعل اذکر هم چنین است و فعل‌های متعدد را می‌بینید، در نتیجه می‌فهمید که حجت تعدد قالب بیانی دارد. و موضوع این می‌شود که چرا باید این کار را انجام دهید؟

موضوع احتجاج همین است، برای دیگران چه دلیلی بیاورید که چه کاری باید انجام دهند. این پایه‌ی مباحث رسانه است. شما می‌گویید که مردم باید چه کاری انجام دهند و برای چه؟ و چگونه این را باید ابلاغ کنند.

کار بسیار جالبی است و اگر کسی حوصله‌اش را داشته باشد استخراج حجت‌از قرآن بسیار مهم است، که برای دوره‌ی سوم رشد است. بحث سوال هم مهم است که برای دوره‌ی دوم رشد است.

۵) تالیف: برای دوره‌ی چهارم رشد است. تالیف، چرا و چگونه و به چه شکلی؟ مصادیق، چرایی و چگونگی تالیف باید بررسی شود. تالیف اصل پایه‌ای تمام حرکت‌های اجتماعی است (امنیت ملی، مشارکت اجتماعی، دفاع ملی و اقتصاد و). اگر کسی بخواهد پیزامون اقتصاد اسلامی کار کند ولی روی تالیف کار نکند، نمی‌شود.

بلوغ عاطفی در انسان وقتی اتفاق می‌افتد که انسان قدرت تالیف داشته باشد. الفت گرفتن و الفت پذیری. کاری نداریم که بلوغ عاطفی مثبت یا منفی باشد.

خدا تالیف را یک قانون و وضع مثبت تعریف می‌کند. برای اینکه تالیف اتفاق بیفتد باید ۱) رویت داشته باشد. ۲) مراتب انسان‌ها و نقش‌هایشان را بشناسد. ۳) مراتب منافع در جامعه و فرد و آثارشان را بشناسد، یعنی چه چیزی منفعت بالاتری دارد. و ۴) بتواند به دور از منفعت‌گرایی شخصی بین مراتب انسان‌ها و مراتب منافع یک ارتباط منطقی ایجاد کند.

در تالیف دوری از منفعت شخصی، اصل مهمی است و در غیر این صورت تالیف شکل نمی‌گیرد. منفعت شخصی با تالیف جمع نمی‌شود، یعنی نمی‌شود هم به دنبال منفعت ملی باشد و هم به دنبال منفعت شخصی.

برای اینکه بتوانیم تالیف داشته باشیم باید بتوانیم افراد جامعه را با تنوع نقش‌هایشان مشاهده کنیم، مثلاً این آقا پدر است، این پدر مومن است، انسان است، این‌ها چه منفعتی دارد؟ برخی مواقع پدر خوبی نیست، نماز نمی‌خواند، ولی به هر حال انسان است، انسان خوبی هم نیست ولی به هر حال مخلوق است. اگر به من گفتند که چرا با پدرت خوبی با اینکه تو را کتک می‌زند و از خانه بیرون می‌کند، می‌گویم که پدرم پدری نمی‌داند و انسان خوبی هم نیست ولی مخلوق است.

ما نسبت به خودمان چنین هستیم که ممکن است که آقای اخوت سر کلاس اشتباهی بکند، اگر معلم خوبی نیست ولی ممکن است برادر خوبی باشد. و اینگونه همه را از حیز انتفاع خارج می‌کنیم... تقریباً ما نمی‌توانیم با آدم‌ها ارتباط برقرار کنیم، زیرا که نمی‌توانیم انسان‌ها را ذو وجوه ببینیم. برای هر کدام از حدود یک سری حقوقی بیان شده است.

دین می‌آید روی این وجوه می‌نشیند. در واقع برخی از تعبیرهای قرآن کنایی است، یعنی قریش توانست الفت داشته بدون اینکه دین داشته باشند، پس شما که مومن هستید چطور تالیف ندارید. یعنی نظامی بدون دین توانسته است که تالیف ایجاد کند و شما نه... که جای تامل دارد.

ممکن است پدری شئونش را رعایت نمی‌کند و به شما می‌گویند که به او احسان کن، می‌گویی تا کجا؟ می‌گویند تا جایی که شما را به شرک دعوت کنند.

یکی از راه‌های تقویت رویت: تشخیص اینکه این مرز، چه مرزی است؟ اخلاق است یا دین. ما در کدام حوزه صحبت می‌کنیم؟ مثلاً حوزه اخلاق دینی و اجتماعی را از هم جدا کنیم که این‌ها مرتبه دارند.

اگر معنی تالیف را کار کنید از الف یا هزار می‌آید، تالیف یعنی هزار سازی. مثل هم بستگی که بین اجزای بدن است که چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار. اینکه امام خمینی (ره) می‌فرمایند: حفظ نظام از اوجب واجبات است. یا اینکه برای حفظ نظام از بسیاری ائتلافات باید گذشت. در سوره طه حضرت هارون جلوی گوساله پرستی را نگرفت تا وحدت از بین نرود، این‌ها مهم است. پیکره بندی جوامع اسلامی مهم می‌شود.

تالیف حتماً باید مراتب داشته باشد. یعنی با یک اهل تسنن دارید وحدت می‌کنید، راجع به قرآن با هم وحدت می‌کنید ولی راجع به خلفا که وحدت نمی‌کنید. لذا برخی‌ها در تفریط می‌افتند که آقا اصلاً کاری با خلفا نداشته باشید! نه این چنین نیست و باید در جایش خطبه‌ی فدکیه را هم شرح داد، باید در مراتب دید. برخی در افراط می‌افتند و برخی دچار تفریط می‌شوند.

در تالیف قلباً مهم است و صوری نباید باشد اگر نه اتفاق خوبی نمی‌افتد. من نمی‌توانم کسی را هم دوست داشته باشم و هم دوست نداشته باشم. این‌ها قابل جمع شدن نیست. اگر دوستان به خاطر گناه کردندش با شما دوستی کند و شما به خاطر گناهش دوستش داشته باشید این گناه است.

ما می‌بینیم که چون اهل ترانه‌اند پس ارتباط قطع! نه این یعنی در مراتب ندیده‌اید، بلکه تنها مراسم ترانه قطع. چون خاله‌ام است دوستش دارم، نه اینکه چون بی‌حجاب است.

آدم از یک کامپیوتر یاد می‌گیرد، ۲۰ فضا می‌شود و هیچ اختلالی هم بینشان نیست، و یوز و پسورد خاص خودشان را دارند. ما قدرت تجزیه نداریم. و صفر و یکی هستیم که البته در موضع حق باید صفر و یکی باشیم ولی در حوزه‌ی مصادیق و انسان‌ها باید صفر و ۱۰۰ نگاه کنیم. قائل به ۱۰۰-۰ بودن سبب می‌شود که انصاف و مدارایمان زیاد شود. حتی برای امر به حجاب کردن، حقوق انسانی فرد را زیر سوال می‌بریم. چنین فردی باید در لایه‌ی مربوط به خودش باید برخورد شود یعنی کسی در لایه‌ی همشهری و خواهری حرف تمام را می‌زند ولی در حجاب نه. هر کسی که بیشتر آنالیز کند برخوردهایش بهتر است. این از یک جهت ایراد دارد و تو از بقیه‌ی جهات، خبر ندارد. شما انسان‌ها را مجزا ببینید، و انسان‌ها اینقدر سطح شعورشان بالاست که به طور کامل امر به معروف را می‌فهمند یعنی مثلاً کسی می‌گوید که خواهرم خواهر خوبی است، ولی نمی‌گذارد که من غیبت کنم. او می‌فهمد که خواهری و حوزه‌ی دینی جداست.

انسان‌ها شعور دارند و اگر در خانواده‌تان به فرد با ایمان مشهور باشید می‌بینید که در مواقف اضطرارشان به شما التماس دعا می‌گویند و می‌دانند که حتی شما اخلاقتان بد است ولی می‌دانند که ایمان دارید. احتمالاً طرف‌های مقابل تفکیکشان از ما بهتر است.

ما اگر می‌توانستیم تمایز قائل شویم به امرای کشور اینقدر توهین نمی‌کردیم. این رئیس جمهور کشور جمهوری اسلامی است، باید انتقادات را تفکیک کرد. اینگونه حرف زدنت مودبانه می‌شود. بی‌ادب حرف زدن یعنی نتواند بین مواضع حقیقی و حقوقی تفکیک قائل شود. این زشت است که دقیقاً ضد رهبر کاری را انجام دهید. این مساله تفکیک و تمایز ادب در کلام می‌آورد. اگر چنین نباشد یا باید سکوت اختیار کند و یا به طور کامل همه را درو کند.

سوره‌ی معوذتین را هم می‌توان تفکیکی خواند و دارای مراتب دید، یعنی رسول استعاده می‌کند، مومنین استعاده می‌کنند، کافرین اینگونه باید استعاده کنند و این یعنی رویت شما دارای مراتب می‌شود. شما خودتان را ذو مراتب می‌بینید و فهم ایجاد می‌شود. خودتان را در مراتب می‌بینید، سوره را در مراتب می‌بینید و این گونه به هم مرتبط می‌کنید. رویتان دارای مرتبه می‌شود و انواعی از تجربه برایتان ایجاد می‌شود.

یعنی به شما می‌گویم که سوره‌ی فلق را به سبک کافر بخوانید، به سبک مومن بخوانید، سطح مومنان را بالاتر ببرید. این‌ها بیشتر حالت وجدانی دارد، و در ظاهر جملات یکسان باشد.

مثلاً انسان حی متاله است و ۱۰ بار بخوانید ولی ۱۰ منظور مختلف مد نظر داشته باشید: یک بار می‌خوانید که انسان به غیب وصل است.، یک بار می‌خوانید که انسان حیاتش با قرآن اقرار می‌شود، یک بار تالھش با قرآن فراهم می‌شود.

به خاطر همین وقتی کسی حسود است و استعاده می‌کند، او وقتی سوره را می‌خواند قبح عملش در نظرش جلوه‌گر می‌شود. یعنی اینکه، ای حسود استعاده‌ی تو در این است که حسد را کنار بگذاری، وقتی حسد را کنار می‌گذاری به اسرار ربّ الفلکی پی می‌بری. حسد را کنار بگذار تا ربّ الفلق را بفهمی. و می‌گویی که ای کاش حسود بودم تا این رویت خاص را می‌دیدم. بد است ولی تجربه‌ی جالبی است. پس به حسود، حسودی می‌کنیم، منفی در منفی هم مثبت می‌شود.

اگر پیامبر این آیه را می‌خواند چگونه می‌خواند؟ کلا خدا به هر بهانه‌ای خواسته، خود را به ما نشان دهد، چه در خوبی‌هایمان و چه در گناه‌هایمان.

بحث ارتباط فعل و عبودیت را در سوره‌ی انبیا خیلی خوب می‌توانید ببینید، که ریزه کاری دارد. و فعل انبیا و فعل خدا به هم نزدیک می‌شود. سوره‌ی اقتراب است. یعنی نزدیک می‌شود تا حدی که می‌شود. یعنی نزدیک می‌شود به افتادن تا حدی که می‌افتد. سوره‌ی قمر هم چنین است: اقتراب الساعه و انشق القمر.

گاهی ما یک نفر را استاد نمی‌دانیم ولی می‌دانیم که آدم خوبی است. پس شما احترام استاد را قائل نشوید ولی احترام یک انسان خوب را قائل شوید. پس اگر کسی را استاد بدانید باید براساس روایات بدانید که چطور گُرنش کند. انسان‌ها از حدّ انسان بودن فراتر نیامده‌اند و حتی به سطح ایمان هم نرسیدند دیگر چه برسد به همسر و استاد بودن که آن‌ها را هم در ارتباطاتشان وارد کنند.

مثلاً می‌گوید: اگر کسی بخواهد پاداش خدا را بدهد باید عبدتر خدا شود (فقد یسرني عبدا).

اگر کسی در زندگی دچار کندی است و از کندی خود رنج می‌برد خواندن سور انبیا و قمر توصیه می‌شود و قمر بیشتر توصیه می‌شود.

ساعت دوم

✓ نمایش کار خانم شهید زاده

در قرآن ۱۰۰ واژه‌ی مهمی ممکن است در قرآن باشد مثل عبد و ذکر و

موضوع عبد یک بسته‌ی نرم افزاری است و هر جا می‌رود با بسته‌اش می‌رود. اگر یک جایی به شما گفتند که در ۷ سال دوم موقعیتی است که ما فهمیدیم با قرینه که این ۷ سال آموزش عبودیت است می‌گوییم بسته‌ی عبد باید کامل پیاده شود. یعنی چه؟ محور ۷ سال دوم را روی گوهر عبودیت می‌گذاریم. آیا از این ۶ بلوکی که در عبودیت خانم شهیدزاده آمده استفاده کنیم؟ بله نیاز به تبدیل دارد.

در عبودیت "خضوع و خشوع نسبت به چیزی برای علتی" وجود دارد که مدل است. در ۷ سال دوم کاری می‌کنیم که نسبت به هر مواجهه‌ای این مدل در کودک ما فعال شود مثلاً یکی عامل اثر است و در واقع با دیدن کلمه‌ی عبد در دوره‌ی دوم رشد با این کار دارم این بسته نرم‌افزاری را تبدیل می‌کنم.

کسی می‌گوید که در مسائل عرفانی کلمه‌ی عبد بسیار مهم است و من می‌خواهم این کلمه را به عرفان واردش کنم، ما هم می‌گوییم مشکلی ندارد بلکه باید با بسته‌اش وارد کنی. مثلاً باید آن‌جا اصلاح مداری و دشمن ستیزی و ... را فعال کند. (البته با این فرض که این مدل درست است که باید روی آن کار شود.)

پس برای تربیت کودک تبدیل می‌خورد، برای عرفان تبدیل می‌خورد و ... علتش این است که من شبکه‌ی مفهومی کلمات را این طرف و آن طرف می‌برم. این می‌تواند بسیار دست‌مرا باز بگذارد که جامعه‌ی مفهومی است. اگر اثبات شود که معماری اسلامی، معماری اسلامی عبودیت مدار است یعنی این مولفه‌ها را دارد، و باید انتزاع شود و تبدیل بخورد. یعنی اینکه در معماری القا داشته باشد، اثر هنری باشد و راحت می‌توانی بگویی که رنگ فلان دشمن ستیزی است، رنگ فلان ذکر را فعال می‌کند. که این رنگ‌ها در معماری اسلامی کاربرد دارد.

مثلاً رسانه و سینما باید عبد پرور باشد.

در نتیجه شما موضوع و مساله می‌دهید و این خودش را به موضوع شما در می‌آورد. اگر این مدل و چینش دارای اتقان باشد می‌تواند همه‌جا کاربرد داشته باشد و می‌تواند در هنر ۷ گانه، مسائل علوم تربیتی و هر جایی که عبودیت

مهم است به کار برده شود. لذا توصیه‌ی ما این است که شناسایی موضوعاتی مثل عبد که قابلیت تک شدن دارند، حائز اهمیت است. این ها گرانیگاه تولید علم اند.

در عبودیت نیت بسیار مهم می‌شود.

بر اساس مدل قرآنی دستگاه روایات کشف می‌شود، ولی بر عکس نمی‌شود. یعنی ما بر اساس قرآن روایت را بررسی می‌کنیم که ۷ سال اول کودک سید است. روایت باید به موطن اصلی اش که قرآن است وارد شود و بعد جریان ساز شود.

مثلا این روایت را همه شنیده‌اید:

قَالَ الصَّادِقُ ع الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ فَمَا فَقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَى مَوْجُودٌ فِي عَيْتِكَ وَ فِي حَضْرَتِكَ وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ بَدَلُ الْكُلِّ وَ سَبَبُ ذَلِكَ مَنَعُ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى وَ حَمْلُهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَرْكُ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْعَزَلَةِ وَ طَرِيقَةُ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. (مصباح الشريعة، ص: ۷۰)

عبودیت ذاتی دارد که تهش به رب می‌رسی. و اگر رب نباشد عبد معنا پیدا نمی‌کند، مثل اینکه وقتی می‌گویی بالا، آن طرفش حتما پایین است و در کنار هم معنا می‌یابند.

هر چه که جلوتر می‌رود به معنای ربوبیت بیشتر نزدیک می‌شود، و هر چه که از ربوبیت مخفی است در عبد می‌توانی ببینی. یعنی عبد بیچاره و گم شده‌ی رب است. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (فصلت/۵۳) این آیه مهم است. یعنی این آیات برای این است که به رب نزدیک شود. در واقع سازوکار رسیدن به ربوبیت طی مراحل عبودیت است. اینگونه عبد شهید بودن خدا را در ذات خودش رویت می‌کند و با ربوبیت خدا حقیقت مطلق را در خودش وجدان می‌کند.

وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ، یعنی فرد تمام وجودش را در اختیار رب می‌گذارد و همه چیزش را به رب می‌سپارد و بذل می‌کند. و این هوای نفس است که نمی‌گذارد بذل الكل کند، حَمْلُهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ، و حتما باید کارهای خوبی که

برایش مکروه است را انجام دهد مثلا خوابش می آید ولی باید به بچه اش رسیدگی کند. یعنی حتما در عبودیت کارهایی است که انسان خوشش نمی آید ولی از سر وظیفه و تکلیف باید انجام دهد.

مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَرَكَ الرَّاحَةَ، یعنی سوکتِ راحتِ طلبی باید کشیده شود.

وَ حُبُّ الْعَزَلَةِ، به معنای خانه نشین شدن نیست بلکه دوست نداشته باشد که مطرحش کنند، دوست نداشته باشد که تقدیرش کنند و او را رئیس کنند. مثلا کار خیر کند ولی به نام دیگری در بیاید. در مقابل شهرت است.

وَ طَرِيقَةُ الْاِفْتِقَارِ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰی، یعنی پیوسته فرد خودش را فقیر در گاه الهی بداند.

قَالَ النَّبِيُّ ص اَعْبُدِ اللّٰهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وَ حُرُوفُ الْعَبْدِ ثَلَاثَةٌ ع ب د فَالْعَيْنُ عِلْمُهُ بِاللّٰهِ وَ الْبَاءُ بَوُّهُ عَمَّنْ سِوَاهُ وَ الدَّالُّ دُتُوهُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی بِلَا كَيْفٍ وَ لَا حِجَابٍ وَ اَصُولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلٰی اَرْبَعَةٍ اَوْجُهٍ كَمَا ذُكِرَ فِي اَوَّلِ الْبَابِ الْاَوَّلِ. (مصباح الشريعة، ص: ۸)

رسول خدا می فرماید که ای بنده خدا را عبادت کن چنان که او را می بینی، پس اگر تو او را نمی بینی، خدا که تو را می بیند (ما نوعا خدا را نمی بینیم ولی حس می کنیم که ما را می بینند. ما در حرم اهل بیت هم چنین سبکی باید داشته باشیم. درست است که من شما را نمی بینم پس طوری جواب سلامم را بدهید که بفهمم.) حروف عبد ۳ حرف است (این کار را برای تمامی کلمات می توان کرد. مثلا حروف رب ثلاثه.... و تمامی کلمات به ۳ تا می توانند تجزیه شوند. و این طوری به جای ۱۷۰۰ کلمه یک نظام چینی با حروف و فقط چینش حروف یاد داده می شوند و روزی می آید که چنین می شود که با ۲۸ حرف و قانون چینش ها، در یک ترم کلمات قرآن یاد داده می شود.)

کسی که از سایرین متمایز می شود، یعنی موضع گیری است و انسان باید چنان در مردم زندگی کند که بگویند که فلانی اهل غیبت و گناه نیست. این روایت را یاد بگیرد.

عبد: از ۳ حرف است. فَالْعَيْنُ عِلْمُهُ بِاللّٰهِ وَ الْبَاءُ بَوُّهُ عَمَّنْ سِوَاهُ وَ الدَّالُّ دُتُوهُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی بِلَا كَيْفٍ وَ لَا حِجَابٍ. حرف های عبد این است: عین که علم به الله است. بَوُّهُ یعنی تمایز و مابین کردن و روشن کردن و دال هم به معنای نزدیک شدن و تقرب است. دنی یعنی شما نزدیک می شوید از آن جهت که او هم نزدیک می شود.

حرف آخر هر کلمه مثل نرم افزار است که نقش اجرا کردن است. بین حرف اول و دوم و سوم تمایز است و نقش این حروف متمایز است و هر کدام کاری می کنند، حرف اول جنس را بیان می کنند، حرف دوم قید می زند و حرف سوم روح کلام را مطرح می کند. اگر کسی این گونه قرآن را بخواند جالب است.

عبد: طی کردن مسیر برای نزدیکی به خدا و کم کردن فاصله با خدا. (قرب نزدیکی از این جهت است که به مقصد نگاه می کنید ولی دنو به حرکت فاعل برای کم کردن فاصله است و در قرب نگاه به مقصد است ولی در دنو نگاه روی فاعل است.

و ادامه ی روایت این است که وقتی شما عبد را در حال داد و ستد به ربّ تعریف کردید، ۴ حالت معامله دارد و هر کدام هم ۷ رکن دارد. برای رسیدن به دنو باید ۴ اتفاق در فرد ایجاد شود. معامله اش با خلق، خدا، خودش و دنیا درست شود. در واقع یک مسیر ایجاد می شود.

صراط مستقیم: طریقی است که در آن معامله صورت می گیرد. و این صراط ۴ وجه (معامله اش با خلق، خدا، خودش و دنیا) دارد. این ۴ وجه هر کدام ۷ رکن دارند.

نقطه های اتصال این روایت در آیات قرآن است. بعضی از روایات هستند که تا انسان قرآن نخواند این روایات را نمی فهمد.

خلاصه این که ابتدا گفته شد العبودیه جوهره کهنه الربوبیه و در مرحله بعد سه حرف واژه ی عبد را آوردیم. دال به معنی دنو است. انسان اگر بخواهد به دنو برسد باید معامله کند تا نزدیک شود و به این صورت ۴ نظام مواجهه درست می کند.

قَالَ الصَّادِقُ عَ أُصُولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجُهُ مُعَامَلَةُ اللَّهِ وَ مُعَامَلَةُ النَّفْسِ وَ مُعَامَلَةُ الْخَلْقِ وَ مُعَامَلَةُ الدُّنْيَا وَ كُلُّ وَجْهِ مِنْهَا مُتَقَسِّمٌ عَلَى سَبْعَةٍ أَرْكَانٍ أَمَّا أُصُولُ مُعَامَلَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَسَبْعَةٌ أَشْيَاءٌ آدَاءُ حَقِّهِ وَ حِفْظُ حَدِّهِ وَ شُكْرُ عَطَائِهِ وَ الرِّضَا بِقَضَائِهِ وَ الصَّبْرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ تَعْظِيمُ حُرْمَتِهِ وَ الشُّوقُ إِلَيْهِ وَ أُصُولُ مُعَامَلَةِ النَّفْسِ سَبْعَةٌ الْخَوْفُ وَ الْجَهْدُ وَ حَمْلُ الْأَذَى وَ الرِّيَاضَةُ وَ طَلَبُ الصَّدَقِ وَ الْإِخْلَاصُ وَ إِخْرَاجُهَا مِنْ مَحْجُوبِهَا وَ رَبْطُهَا فِي الْفَقْرِ وَ أُصُولُ مُعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ الْجِلْمُ وَ الْعَفْوُ وَ التَّوَاضُعُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّفَقَةُ وَ النُّصْحُ وَ الْعَدْلُ وَ الْإِنْصَافُ وَ أُصُولُ مُعَامَلَةِ الدُّنْيَا سَبْعَةٌ الرِّضَا بِالذُّونِ وَ الْإِيثَارُ بِالْمَوْجُودِ وَ تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ وَ بُغْضُ الْكَثْرَةِ وَ اخْتِيَارُ الزُّهْدِ وَ مَعْرِفَةُ آفَاتِهَا وَ رَفْضُ شَهَوَاتِهَا مَعَ رَفْضِ الرَّئَاسَةِ فَإِذَا حَصَلَتْ هَذِهِ الْخِصَالُ فِي نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَهُوَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ وَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ حَقًّا

معامله یعنی این که شما به عمل موظفید و وقتی عملی انجام دادید جزا دریافت می کنید. ۷ معامله ای که باید انجام شود: اداء حق خدا، حفظ حرمت ها، حفظ حدود، شکر نعمت ها، رضا به قضای الهی، صبر بر بلا، تعظیم حرمت ها مثل نماز و حج و مومن، شوق به لقا خدا. این تقسیم بندی فوق العاده ای است.

بی خیالی بد است، نگران گذشت عمر نباشد. خوف: نگرانی. جهد یعنی اهل کوشش باشد. حمل الاذی: اگر کسی اذیتش کرد جا نزند. تحمل اذیت داشته باشد. مثل زمانیکه در اردوها مشکل پیش می آید و کاستی است.

ریاضت: برنامه های منظمی برای شکوفایی نفس داشته باشد.

طلب صدق و اخلاص: در کارها راست و خالص باشد.

اخراج: کار را برای محبوب انجام دهد. الی محبوبها: سوق به سمت خدا. من محبوبها: خالی کردن خود از غیر محبوب. هر دو را می توانیم در نظر بگیریم. البته بنده الی محبوبها را انتخاب می کنم که دومی را هم شامل می شود.

شفقت دو معنی دارد: مهربانی و دلسوزی

نصح: خالصانه نفع دیگران را برای خودشان خواستن. مثل مادری که به خاطر فرزندش مادری می کند نه به خاطر خودش. نصیحت: خیرخواهی بدون غل و غش که به صمد نزدیک می باشد.

عدل: هر حقی سرچایش ادا شود.

انصاف: دیگران را درک کند. خود را جای طرف مقابل گذاشتن.

الرضا بالدون: یعنی راضی شدن به اندک دنیا و زود راضی شدن. اگر خدا بخواهد همه چیز به تو می دهد. باید قناعت داشته باشی تا در دنیا به تو خوش بگذرد. اغلب بداخلاقی های انسان بخاطر عدم رضایت درونی است.

ایثار بالموجود: دیگران را بر خودش در نعمت ها ترجیح می دهد. آنچه که دارد به دیگران می دهد. برای دنیا دست و پا نمی زند. آدم اگر بخواهد کلاه خود را قاضی کند می فهمد که چه کاری را برای دنیا کرده است. خیلی بد است کسی بخاطر مدرک تحصیلی بچه دار نشود. این یعنی این که بچه را نفهمیده است.

کثرت را برای خودت نمی خواهی. نمی خواهیم بگویم پول و عرضه نداشته باشید ولی آن چه دارید را دوست نداشته باشید. این یعنی بغض الکثره. نوعا افراد تا حدی به کثرت مشغول می شود.

زهد یعنی شوق نداشتن به دنیا.

شهوۃ ریاست دیر از بین می رود. حب ریاست آخرین حبی است که از دل بیرون می رود. مثلا آدم دوست دارد رئیس همه زهاد عالم باشد. امام متقین شدن با رئیس متقین شدن فرق دارد. امام شدن یعنی اول کسی باشد که به آن جا برسد. امام مبین در سوره یاسین یعنی الگو و اسوه و عبدترین انسان که جلو دار است. عده ای به ائمه تهمت زدند

که میل به ریاست دارند. این‌ها تفاوت ریاست و امامت را نفهمیده‌اند. مرز فهمیدن این که انسان حب ریاست دارد یا نه، این است که اگر این سمت را از شما بگیرند ناراحت می‌شوید یا نه. اصل در طبع انسان حب ریاست است مگر این که خلافتش ثابت شود.

شاقول‌های صراط مستقیم در این روایت است. انسان باید خودش را به این معیارها نزدیک و ارزیابی کند.

اگر آمار بگیریم از عبودیت خودمان شاید دو درصد عبودیت داشته باشیم. ولی باید سیر رشد داشته باشیم. خدا به رشد در این مسیر نمره می‌دهد و کاستی‌های انسان را جبران می‌کند. باید تا سال بعد عبودیت‌مان ۳ درصد بشود و همین‌طور رشد کند. لازم نیست که همه‌ی روایت را بفهمید. حتی اگر یک پنجم روایت را هم عمل کنیم، نتیجه حاصل می‌شود.

بنای ما این است که از این به بعد روی موضوعات افراد سرمایه‌گذاری کنیم. پس تعداد جلسات بستگی دارد به نیاز افراد حاضر در کلاس. زمانی مباحث ختم مفهومی تابع نیازهای ما بود. اما از این به بعد تابع نیازهای افراد حاضر در کلاس است.

امروز هم درباره عبودیت صحبت کردیم چون خانم شهیدزاده این موضوع را کار کرده بودند. از سوره ماعون به بعد این تصمیم گرفتیم. اما سرعت کار شما با سرعت ما هماهنگ نیست. عملکرد افراد و ساختاری که داریم باید ارزیابی شود و درست‌پیش‌برود. در آموزش باید سیر، ارزیابی و افق و انتهای آن مشخص شود.

ختم مفهومی مدل پژوهشی دارد. افراد بعد از مدتی که در ختم مفهومی شرکت می‌کنند باید این توانایی را پیدا کنند که در قرآن غور کنند. خودشان قدرت تفحص داشته باشند. روش‌هایی که در کتاب‌های روشی آمده را احصا و اجرا کنند تا منجر به خروجی شود. این تولید علم است.

یا افراد قدرت اجرا یا مطالعه دارند یا قدرت ارتقادهی دارند. افرادی که در کلاسند باید به نوعی مشغول شوند. یا در طول هفته با سوره درگیر باشند. سوالات افراد دسته‌بندی و محورهای سوره از آن بیرون بیاید و سوره شرح داده شود. علم درباره‌ی سوالات طرح شده بوجود می‌آید.

هر کسی تا روز چهارشنبه نظرش را درباره‌ی نحوه‌ی کلاس بگوید. کلاس‌های ختم مفهومی نباید با شخصیت‌ها شناخته شوند. اگر این‌طور شود دیگر کلاس تدبر نیست، کلاس تفسیر است و کلاس تفسیر کار امام است.

ما هیچ کدام عددی نیستیم که درباره قرآن صحبت کنیم. باید کلاس‌ها مکانی باشد برای هم اندیشی و اگر کسی در کلاس جایگاه تدریس داشته باشد این آغاز یک انحراف است. ادامه این روند منجر به تعطیل شدن همه‌ی کلاس‌ها خواهد شد. هم اندیشی جلوی انحرافات را می‌گیرد. باید یک جریان فکری راه بیندازیم. کسی که سواد حوزه و دانشگاه ندارد و تدبر تدریس می‌کند می‌تواند خطر آفرین باشد. هر کسی می‌تواند خطر آفرین باشد. جامعه نیاز به استاد ندارد، نیاز به مندر دارد. ساحت انذار با سخنرانی فرق دارد. انذار یعنی این که مطالبی که درباره‌ی عبودیت یاد گرفته‌ای تبدیل به فرح نشود. انذار یعنی عبودیتی که فهمیدی را ابلاغ کنی.

در سخنرانی یک حدیث زیبا خوانده می‌شود و مردم می‌روند سراغ کارشان، جریانی در جامعه اتفاق نمی‌افتد. سخنرانی برای مشهور شدن و بزرگ شدن خیلی خوب است ولی مردم را وابسته به شما می‌کند. عده‌ای از مردم گوش می‌شوند و عده‌ای زبان می‌شوند، این‌ها یک ریال فایده ندارد. بزرگ و مشهور کردن آدم‌ها یعنی هدر دادن عمر و نسل. مواظب باشید که دچار این آفت نشوید.

راه افتادن و خرد جمعی مصونیت ایجاد می‌کند. در جمع اگر کسی در مورد فلق یا ناس و ... اشتباه فکر کرد، همه اشتباهش را می‌فهمند و تذکر می‌دهند ولی اگر شاگرد و استادی در میان باشد دیگر نمی‌توان ایرادات و اشکالات را مرتفع کرد.

همه می‌دانیم که هیچ کس استاد قرآن نیست. واژه و المیزان خواندن که آدم را استاد نمی‌کند. کلاس اگر در حوزه‌ی تدبر تبدیل به سخنرانی شود، انحراف است. من در مورد حوزه‌های دیگر صحبت نمی‌کنم. در حوزه تدبر سخنرانی انحراف ایجاد می‌کند. تدبر یک جریان فکری است باید به جریان عملی تبدیل شود.

اگر کلاس تدبر متکلم وحده شد، تفسیر است. اگر کلاس تدبر به هم اندیشی تبدیل شد و جریان در جامعه ایجاد کرد می‌شود کلاس تدبر. میل کلاس‌های مدرسه به سمت تفسیر است. تفسیر کار امام معصوم است. اگر کسی را استاد تدبر کردید یعنی او را جای معصوم قرار دادید. محتوای صوت‌های مدرسه تدبری است ولی قالب کلاس‌ها تفسیر است. اگر کلاس‌ها مشارکتی پیش رود این کلاس و همه‌ی کلاس‌های ختم مفهومی برقرارند. اگر کلاس‌ها مشارکتی پیش نروند این کلاس و تمام کلاس‌های ختم مفهومی تعطیل می‌شوند. اگر این آسیب درمان نشود، ۱۰ سال دیگر مشکل آفرین خواهد شد.

آدم باید مثل گرسنه‌ها درس بخواند. با نیاز درس خواندن متفاوت است. هدف ختم مفهومی آشنایی و انس با تمام قرآن است. این که امهات تفسیر و کلمات را انسان یاد بگیرد. اکثر مدارس ختم مفهومی به این معنا ندارند. این ختم مفهومی ما مختص این مدرسه نیست.

قرار ما این بود که کلاس ختم مفهومی میثاق مشترک مدرسان و کادر مدارس باشد. اگر چه که الان این اتفاق نیفتاده است. اگر کلاس هدف داشته باشد میتوان از کلاس ارزیابی کرد.

ان شاءالله بقیه مدارس ختم مفهومی داشته باشند. ثانیاً ختم مفهومی‌شان تعریف و نظم داشته باشد. که مثلاً بعد از ۲ سال از توانایی افرادی که داریم ارزیابی داریم. الان ما نمی‌دانیم که کسانی که بیوت نورانی را تدریس می‌کنند چه سطح سواد دارند و چه می‌گویند. این خطرناک است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فیل و قریش (جلسه پنجم)

نخستین منبر استادان ۱۳۸۸/۳/۹۵

یک دعای مشهوری هست که در روزهای پایانی ماه شعبان وارد شده است. به این معنی که خداوند اگر گناهان ما را تا حالا نبخشیده‌ای در باقیمانده‌ی ماه شعبان ما را مورد مغفرت قرار بده.

برای این که خداوند ما را مورد مغفرت قرار دهد و موانع رشد ما را برطرف کند صلوات بفرستید.

جلسه قبل بنا شد که دوستان نظرشان را درباره‌ی ادامه مباحث بیان کنند. حدوداً ۱۰ نفر پیشنهادهایی دادند.

جمع‌بندی این است که روند کلاس به این صورت می‌شود که از جزء ۳۰ به سمت ابتدای قرآن می‌رویم تا برسیم به سوره ق. این سوره‌ها یعنی از آخر قرآن تا سوره ق را سور مفصلات نامیده‌اند. برای آموزش قرآن هم سفارش شده است که ابتدا از سور مفصلات شروع بشود.

بعضی از محققان اصرار ویژه به این سوره‌ها دارند و می‌گویند سیره پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) در آموزش قرآن این بوده است که ایشان با سوره فاتحه آغاز می‌کردند. بعد سوره ناس و از آخر قرآن به ابتدای قرآن می‌آمدند.

فعلاً مبنای جلسه‌مان را براساس همان سیره حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه و آله) می‌گذاریم که این سیره در آموزش قرآن حتی بین اهل تسنن مشهور است.

در مورد چگونگی برگزاری کلاس باید بگوییم که تفسیر المیزان را محوریت قرار می‌دهیم. باید چند کار انجام دهیم تا مشارکت اتفاق بیفتد. اول مروری به سوره و واژه‌ها و موضوعات سوره می‌شود.

از سوره ناس تا سوره ق افراد باید حدوداً ۵۰۰ کلمه یاد بگیرند. از مفاد تفسیر المیزان این سوره‌ها اطلاع داشته باشند. موضوعات سوره‌ها و ترتیب اولویت‌ها را باید بدانند. در واقع نظام موضوعات را باید شناسایی بکنند. روش‌های

تدبری که برای خواندن سوره‌ها پیشنهاد می‌شود را انجام دهند. سوالات‌شان از سوره چه آنهایی که جواب داده شده یا جواب داده نشده را یادداشت کنند.

ضمن این کارها باید موضوعات تخصصی که در رشته‌های مختلف پیش می‌آید را مورد مطالعه قرار دهند. باید دایره‌ی موضوعات تخصصی پژوهشی را با سوره‌ها گسترش دهیم. باید بتوانیم سرخط موضوعات تخصصی داشته باشیم. ما فقط موضوعات و چگونگی کار در قرآن را در حد یک صفحه به پژوهشگران می‌دهیم و به این وسیله جریان اتفاق می‌افتد.

باید شیوه‌ی استخراج روش در بیاوریم. ممکن است که ۵ نفر بتوانند این کار را بکنند. در واقع از سوره روش استخراج بشود. ارتباط بین سوره‌ها باهم دیده شود. ارتباط بین کلمات، جملات، کلام، موضوعات و مسائل سوره‌ها بررسی شود. این مجموعه کار سطح کلاس را بالا می‌برد. افرادی که در کلاس هستند باید بتوانند بعد از مدتی به این توان برسند.

مطالب قرآن از ابتدا تا سوره ق در کتاب‌های آسمانی دیگر هست. از سوره ق تا انتهای قرآن مطالبی وجود دارد که خاص قرآن و در هیچ جای دیگر یافت نمی‌شود. به این خاطر این بخش را سور مفصلات نامیده‌اند.

به ذهنم رسید؛ افرادی که در کلاس می‌آیند یک پرونده داشته باشند و پرونده‌شان پیگیری شود. اغلب پیگیری بلد نیستیم در حالیکه پیگیری خیلی مهم است.

تکلیف ماه مبارک رمضان: سوره‌هایی که تا اینجا کار شده حدوداً ۷۰ کلمه دارند. سوره‌های ناس، فلق، توحید، تبت یدا، کافرون، ماعون، نصر، کوثر، فیل و قریش و همزه خوانده شده. یعنی واژه‌ها، موضوعات، تفسیر این ۱۰ از ۶۰ سوره مفصلات کار شده است. هر واژه‌ای از این سوره‌ها را پرسیدند باید التحقیقشان را بلد باشید. موضوعات تخصصی‌شان را هم احصاء کنید. البته اگر می‌خواهید تخصصی کار کنید. این تکلیف ماه رمضان است.

شیوه استخراج روش و ارتباط بین سوره‌ها در کتاب‌هایی که از این سوره‌ها نوشته شده آمده است.

این ۱۰ سوره را مرور کنید. چون بقیه مطالب ما ذیل همین روش است. از سوره‌ی ناس به بعد یک سری کتاب‌ها تألیف شده است که بعد ماه مبارک ان شاء الله به دستتان می‌رسد.

روش، واژه، موضوع، مسئله و کلامی که مورد نظر ماست قدری متفاوت است. روشی که مد نظر است آن چیزی است که بوسیله‌ی آن ما این قدرت را پیدا کنیم در کل قرآن بگردیم و موضوعات را بیابیم و بررسی کنیم. که اگر نبود ما این توانایی را نداشتیم.

از سوره توحید بحث صفت استخراج شد که از یک روش معکوس استفاده شد. به دلیل آنکه خدا صفت ندارد می‌تواند احد، صمد، لم یلد و یولد باشد.

از این قرینه استفاده کردیم و گفتیم خاصیت دارد؛ (۱) تک نیست. (۲) تو پر نیست و نیازمند است. (۳) مبدل است یعنی نتیجه است. (۴) حتما زوجیت دارد.

ما براساس ارتباط بین سوره‌ها اسامی کتاب‌ها را انتخاب کردیم؛ طلوع اثر (فلق)، القا و لقا (ناس)، صفت (توحید)، شاکله (نصر)

یعنی اگر کسی کتاب‌های سوره ناس تا نصر را بخواند یک زنجیره‌ی ارتباط بین سوره‌ای می‌بیند. مجموعاً ۱۰ تا ۱۵ ساعت هم بیشتر وقت نمی‌گیرد که این موضوعات مرور شوند.

باید کسی پیدا شود که این قضیه را سازماندهی کند. البته این کار از من بر نمی‌آید و من نمی‌توانم پیگیری کنم. من اگر بخواهم دفترچه‌ای برای کلاس‌ها داشته باشم از ۴ رنگ استفاده می‌کنم. مثلاً واژه‌ها را در یک دفترچه، نکات تفسیری را در یک دفترچه، نکات روشی را در یک دفترچه و سوالاتم را در یک دفترچه می‌نویسم. به این دلیل که وقتی تعداد سوره‌ها زیاد شود، رنگ می‌تواند کمک کند. یا مثلاً از «وان نوت» استفاده کنید که قابلیت طبقه‌بندی مطالب را داشته باشید.

آقای ساعدی در یک فایل اکسل این جمع‌بندی از سوره‌ها را جمع‌آوری کرده‌اند. بسیار جالب بود. مشخص می‌شود چقدر مطلب سر کلاس گفته شد. اگر مطالب منظم شوند استفاده از مطالب بسیار آسان خواهد بود. اگر هم در دفترچه نوشتید منظم بنویسید که وقتی حجمش زیاد شد قابل دسترسی باشد.

لازمه‌ی عبودیت رب، مشاهدی فعل رب است. منظور از عبودیت، عبودیت آگاهانه است. اگر این فرض را بپذیریم. (در بعضی موارد ما فرض را از سوره می‌گیریم و برای اثبات فرض، استدلال عقلی می‌کنیم. حتماً نباید استدلال را

هم از سوره بگیریم. مواظب باشید اگر کسی از شما پرسید بدانید که الزاما لازم نیست که استدلال را از سوره بگویید)

اگر رویت فعل رب نباشد، عبودیت بی معناست. این یک مسئله‌ی عقلی است. عبد یک معنایی دارد. مثلا هفته‌ی پیش گفتیم که «ع» یعنی علم، «ب» یعنی تمایز، «د» یعنی دنو.

مراتب رویت فعل رب منجر به تنوع یا مراتب عبودیت می‌شود. اگر کسی در رویت فعل ربش، ربش را مشرکانه ببیند عبودیتش مشرکانه خواهد شد. این موضوع مراتب دارد. این نظام جالبی به ما می‌دهد. عبودیت، آموزش دادنی است. زیرا رویت آموزش دادنی است. ما می‌توانیم دیدن را به انسان‌ها را آموزش دهیم.

رویت را می‌توان تربیت کرد. شیطان هم می‌تواند رویت انسان را تربیت کند. این می‌تواند یک مدل باشد. این مدل از سوره قریش استخراج شد. عقل هم همین را می‌گوید.

اگر کسی می‌خواهد عبودیت را به کودک آموزش دهد باید رویت را آموزش دهد. وقتی والدینی جلوی فرزندشان دعوا می‌کنند دارند رویت طغیان را به فرزند می‌دهند. این فرزند نمی‌تواند عبدالله شود چون عبد را رویت نکرده است، طاغوت را رویت کرده است. رویت، فرآیند رسیدن به فهم از راه مشاهده است. رأی و نظر هم همان فهم است. این بحث اگر ادامه پیدا کند به جاهای جالبی می‌رسد.

سوره فیل همه‌اش استفهام است. آیا فعل رب را ندیدی؟ همه‌ی سوره این سوال است. اگر کسی فعل رب را در سوره فیل دیده باشد، در بقیه نعمت‌ها هم می‌تواند فعل رب را ببیند. همان فعل رب بود که ایلاف را ایجاد کرد. علاوه بر انهدام اصحاب فیل، ایلاف قریش هم فعل رب است.

فعل رب یعنی لاحول ولا قوه الا بالله. حول یعنی توان به جریان انداختن و دگرگونی. هیچ ایجاد دگرگونی و هیچ نیروی ایجاد دگرگونی نیست مگر به خدا. فعل یعنی حول و قوه. یکی از کلیدی‌ترین موضوعات نظام تعلیم و تزکیه «رویت فعل رب» است که مراتب دارد و ایجاد مراتب عبودیت می‌کند.

کسی که رویتش به سمت درون باشد، عملش به سمت بیرون است.

کسی که رویتش به سمت بیرون باشد، عملش به سمت درون است.

اگر کسی با خودش قهر نباشد، می‌تواند با دیگران هم قهر نباشد. اگر کسی عیوب خود را ببیند می‌تواند عیوب دیگران را نبیند. هر چه رویت در درون باشد عمل شتاب می‌گیرد و فرد جزء ابرار می‌شود. هر چه رویت در بیرون باشد، فرد از عمل باز می‌ماند. دچار بخل و حسد و قهر می‌شود.

باید رویت برود در درون، تا عمل بوجود بیاید. در نظام آموزشی الان رویت را به بیرون می‌برند و کودک را با دیگران مقایسه می‌کنند. این باعث می‌شود که کودک به عمل نرسد. هر مسابقه‌ای خوب نیست. فرد باید استعدادهای درونی خود را کشف کند تا به عمل برسد. رویت به سمت شیء است و شنیدن به سمت فهم است.

فعال شدن سمع مهم‌تر از فعال شدن رویت است. هر چیزی را که می‌بینید با شنیدن به آن بار ارزشی می‌دهید. رویت‌هایی که به حکم می‌رسند، شنیدن در آن‌ها غلبه دارد. رویت یعنی سمع و بصر.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱ اسرا)

چون خدا سمیع بصیر است رویت آیات را نصیب پیامبر(صلی‌الله) می‌کند. رویت درگیر کننده سمع و بصر است. همه‌ی انسان‌ها خدا را عبودیت می‌کنند یا به وجه موحدانه یا به وجه مشرکانه.

سه مدل انسان داریم:

۱ کسی که شریعت به او نرسیده است. این انسان عبودیت تکوینی دارد. غذا و آب می‌خورد و خود را حفظ می‌کند.

۲ انسانی که برایش نظام تشریح آمده و موحد نیست.

۳ انسانی که برایش نظام تشریح آمده و موحد است.

هر انسانی عبودیت دارد. اگر کسی عبد نباشد، رب است. هیچ انسانی رب نیست، پس همه‌ی انسان‌ها عبد هستند. آن طرف واژه‌ی رب، عبد است. همه‌ی مخلوقات عبد هستند.

فعل رب برای فرزند ظهور ولایت والدین است. والدین خلیفه‌ی خدا هستند برای فرزند. خدای فرزند، والدین هستند. اگر والدینی ظلم بکنند، خدای بچه ظالم می‌شود.

بچه‌ای که به سن بلوغ رسیده و والدین خوبی نداشته باشد، باید برگردد و یک پدر و مادر خوب برای خودش بسازد. شب قدر را برای همین گذاشته‌اند. در شب قدر باید فرآیند تربیتی خود را اصلاح کنی و از اول شروع کنی. شب قدر، عید فطر، قربان، محرم، عرفه و ... همه امکانات ترمیم دارند.

بدون فهم ولیّ در روی زمین نمی‌توانی ولایت خدا را بفهمی. نمی‌توانی بدون فهم پدر، رسول الله (صلی الله علیه و آله) را بفهمی. پدر بودن را وجدان کردن، یک رویت درونی است. چه خوب است که ما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را ندیدیم که حالا می‌توانیم درونی بینیم. وجدان درونی رسول خیلی باشکوه است.

وقتی می‌گویند که دست پدر را ببوس با همه‌ی نواقصی که یک پدر دارد، به این معناست که تو نماد پدر را می‌بوسی. یک پدر کامل در ذهن خودت داری. حالا دست این پدر را که در خارج هست می‌بوسی ولی در واقع دست پدر کامل را بوسیده‌ای. مثل وقتی که ضریح را می‌بوسی. ضریح که امام نیست.

باور کنید که اگر دست پدرهای بی نمازتان را می‌بوسیدید به عرش می‌رسیدید. رویت درونی برایتان اتفاق می‌افتاد. خدا همه‌ی پدرهای عالم را رحمت کند. چون خیلی‌هایشان از فرزندانشان عقب هستند و به فرزند امر و نهی می‌کنند. پس فعل رب در همه جا هست.

فرآیند فعل رب: انهدام که با آن حفظ صورت می‌گیرد. **ایجاد** که با آن حفظ صورت می‌گیرد.

انهدام: کاری که با اصحاب فیل شد.

ایجاد: ایلاف بین قریش.

همه‌ی انهدام‌های عالم بخاطر حفظ و بقاست. فقط مراقب باشید که جزء انهدام‌های عالم نباشید.

از شما می‌پرسند که در شبکه‌ی کودک چه قالبی از رویت را پیشنهاد می‌کنید، جوابتان چیست؟

۱ فیلم

۲ داستان گفتن

۳ برنامه زنده

۴ برنامه جنگ

چه قالب رویتی مناسب است؟ اگر بنا شد رویت درونی باشد. یک طیف از رویت درونی به رویت بیرونی مشخص می‌کنیم. هر چه رویت درونی‌تری را انتخاب کنید به آموزش دینی نزدیکتر است.

اساسا اگر رویت درونی شود، معرفت دینی می‌شود. دین عبارت نیست از یک سری عبارتهای ارائه شده به انسان‌ها. بلکه عبارت است از نوع مواجهه انسان‌ها با پدیده‌ها.

هر قدر رویت درونی‌تر باشد، کار دینی‌تر است. هر چه رویت بیرونی‌تر شود، معرفت شیطانی می‌شود. پس قالبی را انتخاب می‌کنیم که درونی‌تر باشد. الان اگر کاری کنید که فردی که جلوی تلویزیون نشسته بلند شود و کاری بکند، این قالب صحیح انتخاب شده است. چون فرد از درون تصمیمی را گرفته است. برنامه‌ها باید شیبشان به سمت عمل باشد. یک کار ذوقی هم می‌توان کرد. از رسانه‌ی مشرک متد گرفته شود و برعکسش عملی شود.

رسانه در نظام دینی باید رویت را درونی کند. کار رسانه این است که ذائقه را تغییر دهد. ذات رسانه مشرکانه است چون هدف اصلی‌اش انتقال رویت از درون به بیرون بود. رسانه‌ها می‌گویند که هر سوالی دارید ما جواب می‌دهیم. نمی‌گذارند که یک لحظه انسان با خودش باشد. همه‌ی رسانه‌ها از تلگرام و وایبر و تلویزیون و

شخص حالش بد است، وارد گروه تلگرام می‌شود و می‌گوید حالم بد است؛ باید گفت بنشین یک سوره بخوان، با خودت باش تا حالت خوب شود. خودت یک مقدار فکر کن.

مشاهده درونی باید فعال شود. امیرالمومنین (علیه السلام) یک شب هزار مرتبه قل هو الله می‌خواندند. یعنی باید هزار مرتبه قل هو الله بخوانی و تکرار کنی تا بفهمی. کسی با یک قل هو الله توحید نمی‌فهمد.

این رسانه‌ها عجله در فهم ایجاد می‌کنند. نمی‌گذارند مشاهده درونی فعال شود. اخبار ساعت ۹ بخاطر همین عجله این مدلی شده است. تیتراها را همه پشت سر می‌آورد بدون این که ربط مطالب را بگوید. چرا این طور شده است. چون مخاطبش می‌خواهد همه‌ی اخبار تند تند بفهمد. بعد که تیتراها را خواند می‌گوید که اگر میخواهید مشروح اخبار را در تحریریه ببینید.

اگر از شما پرسیم که مفهوم جمع یا تفریق را به من نشان دهید شاید هیچ کس نتواند نشان دهد. چون درونی نشده است.

یکی از مشکلات بچه‌ها در آموزش و پرورش تعارض است. مثلاً رشته‌اش ریاضی است ولی مجبور است که فرمول حفظ کند. یک سری فرمول را کشف کرده‌اند و او فقط حفظ می‌کند. هیچ مشاهده‌ی درونی برایش اتفاق نمی‌افتد.

در قالب رسانه داستان نسبت به فیلم معرفتش درونی‌تر است. داستان شخصیت، حادثه و غایت دارد. وقتی کسی داستان گوش می‌دهد در درون خودش شخصیت‌ها را بازسازی می‌کند و فرآیندها را می‌چیند. در فیلم یک نفر شخصیت‌ها را می‌سازد و به خورد بقیه می‌دهد. اگر به شما گفتند که داستان اصحاب فیل را فیلم کنید؛ بدانید که یا فیلمش نکنید یا طوری این کار را انجام دهید که در آخر، شخص به داستان برسد.

ساعت دوم

این کلاس برای تمام مجمع مدارس گذاشته می‌شود به همین خاطر خوراکی پایه‌ای همه‌ی مدارس است. از هر مدرسه‌ای حداقل یک نفر در این جلسه حضور داشته باشد و موضوعاتی که از سوره‌ها استخراج می‌شود را انتقال دهند. ثبت مراحل کار مهم است. ما فقط در این جلسه نکات کلیدی را می‌گوییم.

در ماه مبارک رمضان باید روزه بگیریم. بعضی‌ها بخاطر تابستان شرعاً برایشان حرام است از خانه بیرون بیایند چون توانایی ندارند و نمی‌توانند هم بیرون بیایند و هم روزه بگیرند به همین دلیل جلسه‌ی ما در ماه رمضان تعطیل است. به صرف این که روزه فشار می‌آورد نمی‌توان از روزه ماه رمضان گذشت. باید مراعات‌های لازم انجام شود تا حرمت ماه رمضان حفظ شود.

پیرامون بحث شبکه‌های مجازی باید توضیحی دهم که البته مربوط به شخص خاصی نبوده و یک آفت کلی است. کسی ناراحت نشود. بسیاری از انحرافات در جامعه بخاطر این شبکه‌های مجازی است. از هر ۱۰۰ شبکه مجازی ۱ یا ۲ شبکه هستند که مفید باشند. حتی شبکه‌های مدرسه قرآن را هم توصیه نمی‌کنم. نوعاً نسنجیده است. یک فکر سازماندهی شده پشت این کار نیست. حتی آقای ساعدی بخاطر هزینه زیاد پیامک‌ها می‌خواستند یک شبکه‌ی اطلاع‌رسانی تشکیل دهند که بنده گفتم فعلاً دست نگه دارند.

کاری که خانم شهیدزاده درباره‌ی عبودیت انجام دادند را بد نیست که مشاهده کنید. هم تقدیری از ایشان بشود و هم توفیقاتشان از خدا خواسته شود. اسم کارشان شاخص‌های عبودیت است. روایت جلسه‌ی قبل را مفصلاً آورده‌اند و بعنوان شاخص مطرح کردند.

اصل روایت را با ترجمه آورده‌اند. بصورت نمودار مطالب را دسته‌بندی کردند. واژه‌ی عبد را آورده‌اند. بحث فلسفه‌ی عبودیت را آورده‌اند. مراتب عبودیت در قرآن را آورده‌اند. مراتب عبودیت در قرآن یعنی مراتب رویت فعل رب در قرآن.

با توجه به صحبت‌های امروز می‌توان بحث رویت رب را اضافه کرد. مثلاً «افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت» یا سوره فجر را می‌توان به این بحث اضافه کرد و مدل درآورد.

در شاخص‌یابی در رشته روان‌شناسی و جامعه‌شناسی اولین کار استخراج قانون است. مثلاً ما می‌فهمیم که بین دو صفت عجله و کندی ارتباط هست. کشف رابطه می‌کنیم بین دو موضوع. یک شاخص بین اقدام و عمل در می‌آوریم. احتیاج به چند گویه داریم تا درصد بگیریم. اول سن را مشخص می‌کنیم.

اگر کسی بخواهد عبودیت را تبدیل به پرسش‌نامه کند. ۴ تا ۷ شاخص لازم دارد. برای هر کدام از این موارد باید سن مشخص شود. و واژه‌های روایت را برایش روشن کرد تا مفهوم صبر و تسلیم و خوف و ... را بفهمد و پرسش‌نامه را پر کند.

در مرحله بعد باید گویه‌ها را به چند صاحب نظر و استاد دانشگاه ارائه دهیم تا قضاوت کنند که گویه‌ها منظور را می‌رسانند یا نه. گویه با خرد عمومی استانداردسازی شود.

یک پرسشنامه‌ی ۱۰۰ سوالی آماده می‌شود که نسبت انسان با عبودیت تام را نشان می‌دهد و در صد می‌دهد.

بعضی دوستان مطرح کردند که نمی‌توانند چند کلاس شرکت کنند و تکالیف را انجام دهند، سوالشان این بود که می‌شود یک کلاس بیایند و روند رشدشان در آن کلاس را متوجه شوند.

جواب این است که اگر شما یک کلاس بیایید و اطلاعاتش را بصورت منظم ثبت کنید، مرور و پیش مطالعه داشته باشید بعد از مدتی متوجه می‌شوید که خیلی یاد گرفته‌اید. علت سردرگمی ما این است که ثبت نمی‌کنیم. یادگیری انسان مرحله‌ای است. ۴ ساعت کلاس برگزار می‌شود. شما نیم ساعت اول را می‌فهمید بقیه‌اش باید ثبت شود و مرور شود. این که شما ۴ ساعت سر کلاس می‌نشینید معجزه‌ی قرآن است و این که ۴ ساعت کلاس را می‌فهمید،

نزول ملائکه است. در حالت عادی بین ۲۰ تا ۴۵ دقیقه یادگیری ادامه دارد. شما گیرایی خوبی دارید ولی ثبت ندارید. اگر ثبت کنید و مرور کنید فوق العاده است. در لابه لای دفترهای شما مطالب جالبی وجود دارد که من دلم می‌خواهد مرور کنم. اگر دفترهایتان کامل نیست، کامل کنید. تعداد مطالبی که بلد هستید را احصاء کنید.

در ماه رمضان اگر با رویت فعل رب آیات را ببینید یا عبد را در قرآن ببینید خیلی جالب است. هم‌افزایی ایجاد می‌شود.

پس جمع‌بندی این شد که زیاد کلاس رفتن و زیاد خواندن، انسان را عالم نمی‌کند. زیاد «نیاز داشتن» و «ثبت دقیق» انسان را عالم می‌کند. ممکن است کسی یک کلاس بیاید و نیازمند باشد و ثبت دقیق داشته باشد، این انسان می‌تواند تمام سوالات را پاسخ دهد.

قرآن نظیر ندارد و قابل مقایسه با دیگر سیرهای مطالعاتی نیست. قرآن، رویت درونی به انسان می‌دهد. من کتاب‌های شهید مطهری، دستغیب، بهشتی و ... را خوانده‌ام و نت برداری کردم ولی می‌گویم سوره ناس چیز دیگری است.

مطالعه‌ی انبیا، مشاهده آفاق و انفس است. همه چیز می‌تواند عرصه‌ی مطالعه شود اگر نظام ادراک انسان درست شود البته بوسیله قرآن. می‌توان کتاب هستی را خواند. علما ۴ ساعت به یک‌جا خیره می‌شدند و آن پدیده را مطالعه می‌کردند. مطالعه باید به سمت رویت درونی برود. همین یک کلاس را درست بیابید، ثبت کنید و مشارکت داشته باشید، می‌توانید همه چیز را مطالعه کنید.

سوال : چگونه علم خود را تبدیل به علم فعال کنیم؟

جواب: کثرت مراجعه و حضور، علم را فعال می‌کند. مثلاً من می‌پرسم گناه چیست. اگر طبقه‌بندی داشته باشید می‌توانید تعریف کنید. می‌توانید گناه هر سوره را بصورت جدا تعریف کنید. مثلاً تعریفتان با توجه به مطالب امروز می‌تواند این باشد: عدم درک حضور رب بزرگترین گناهی است که از عبدی می‌توان صادر می‌شود. مثلاً می‌خواهم به بچه بگویم گناه نکن. می‌گویم: اگر چیزی را دانستی خوب است، بگویی خوب نیست این گناه است. تعاریف می‌توانند سطح داشته باشند.

به نظر می‌رسد ثبت دستی علم را درونی می‌کند. در ثبت دستی هم اگر نظم باشد پیدا کردن مطالب ممکن می‌شود. اگر به سمت این بروید که ثبت کنید بعد از مدتی می‌بینید که دیگر لازم نیست ثبت کنید و ثبت برایتان، درونی می‌شود.

خیلی از حرف‌های ما یا تکراری است، یا بیهوده است و یا از واژه‌های غیر معقول استفاده می‌کنیم. اذا تم العقل نقص الکلام. عقل وقتی کامل شود، کلام کوتاه می‌شود. سخنرانی دو ساعته به نیم ساعت تقلیل می‌یابد. گاهی اوقات انسان باید حرفی را که می‌خواهد به کسی بزند را بنویسد. نوشتن انسان را از تکثر به وحدت می‌رساند.

امروز سوره‌های قبل را مروری کنیم.

هر سوره‌ای بسم الله دارد. مطلع، ادامه و انتهایی خاص دارد. سوره همزه مثل سوره مطففین با ویل شروع می‌شود و در ادامه شخصیت سوره را معرفی می‌کند. در ادامه مثل سوره مطففین نیست. هیچ سوره‌ای مثل سوره همزه تمام نمی‌شود.

به این موضوع که هر سوره چگونه شروع می‌شود، چگونه ادامه می‌یابد و چگونه تمام می‌شود را «روش سوره» می‌گوییم. شیوه‌ی بیان مطلب به مخاطب همان «روش» است. «روش» چیزی جدای از سوره نیست.

(صوت سوره‌های گذاشته شد و تفاوت شروع، ادامه و پایان سوره‌ها مطرح گردید)

مثلا سوره قریش با جارومجرور شروع شده است.

سوره همزه با ویل لکل همزه لمزه شروع شده است. مخاطب می‌تواند پیامبر(صلی الله) باشد. یعنی پیامبر(صلی الله) تو شاهد باش که وای بر همز و لمز کننده. این سیاق خطاب است یا به تو و یا به رسول(صلی الله).

سوره ماعون هم با استفهام شروع شد.

چند نکته:

از تغییر سیاق سوره‌ها می‌فهمیم که خداوند هر پیامی را به گونه‌ای به انسان ابلاغ می‌کند. به شیوه‌ای خاص و به روشی گوناگون. بین ابلاغ پیام، محتوای آن و غرض خداوند از کلام رابطه‌ای هماهنگ وجود دارد. کشف این رابطه به ما می‌فهماند که در عرصه‌ی تعلیم و تعلم باید روشمند عمل کنیم.

هر چیزی را به هر کسی و به هر طریقی نباید گفت. هر سوره همراه با محتوایی که دارد، قالبی هم ارائه داده است. باید قاعده‌ها و قالب‌ها را از مفصلات یاد بگیرید. سوره‌ها لحن و قالب و محتوا به انسان می‌دهند. برای کشف قالب بیان لازم است به سیاق ادبی سوره توجه ویژه شود. هر سیاق ادبی خود به واحدهای معنایی تبدیل می‌شود.

فعل امر قل + فعل متکلم وحده

فعل امر قل + خطاب

ویل + ل + الذی

کلاً در سوره علق و فجر

در حال حاضر شما دارید این توان را می‌آموزید که هرگاه از این به بعد سوره‌های جزء ۳۰ را خواندید، روش استخراج کنید.

مثلاً اگر محتوای سوره آسیب‌های اجتماعی بود + پناه بردن، سبک این محتوا را بایستی به روش سوره فلق یاد بگیریم و یاد بدهیم. متکلم باید عامل باشد و از طریق عمل خویش اعلام موضع نماید. اگر با این دید نهج البلاغه بخوانید می‌بینید که لحن و محتوای حضرت امیر(علیه‌السلام) مثل قرآن است.

در سوره‌های کوتاه کشف روش آسان‌تر است. در ماه رمضان بنا شد ۱۰ سوره را مرور کنیم. برای مرور باید این چند کار را انجام دهید.

۱. واژه‌های سوره‌ها را باید از مفردات و التحقیق استخراج کنید.

۲. تفسیر میزان سوره‌ها را مطالعه و نکات خاص تفسیر را بدانید. محل اختلاف و نظر علامه در این موارد را بدانید.

۳. قالب ادبی سوره‌ها را احصاء کنید و واحدبندی کنید. به نحوی که اگر گفتیم قالب سوره همزه چه بود بگویید که ویل + الذی + کلا + الذی یعنی در قالب همزه غلبه با موصول است.
۴. غرض هر یک از سوره‌ها به تفصیل نوشته شود. مثلاً سوره فلق: خبر از آگاهی دادن مردم به پناه پیامبر (صلی الله) از آسیب‌های اجتماعی که به شکل موضع‌گیری به آن‌ها ابلاغ داده می‌شود.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات